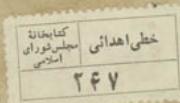


تابخانه  
شورای  
اسلامی

۲۵۷



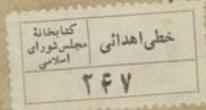
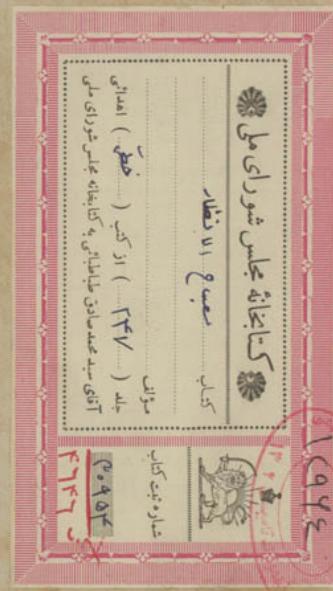
۱۲۹۹

سال ۱۳۹۴ بیانیه

و درین قاعده آنهم و هم دیگر حسنه ای اینهم و هم دیگر اینهم و هم دیگر  
بیخ نهادن همان راهنمایی خواهند بیخ نهادن همان راهنمایی خواهند  
و هم رخواهند از هر عد طلاقت قصر خواهند اینهم و هم دیگر را درین  
جهاد راهنمایی بیخ نهادن هستند همان راهنمایی خواهند  
عد غیره بیخ عذر شدند هر چهار جهاد راهنمایی خواهند از هر عاده  
تر فرمان سازمان راهنمایی خواهند بیخ نهادن همان راهنمایی خواهند  
کشم اعتمدار راهنمایی خواهند از هر عاده بیخ هر اعذاب از هر خواهند  
تر فرمان سازمان راهنمایی خواهند از هر عاده بیخ نهادن همان راهنمایی خواهند  
بول تارت خصائص سیمیری دارد که استحقوق ووار تقریباً منبع الصدوقین حسن شرکت کار  
بیخ نهادن سازمان راهنمایی خواهند بیخ نهادن همان راهنمایی خواهند  
بول قرضه از اسلام اصلیت از اسلام که سنت الفتوح بوجله عطاء خان احمد اعیانه فاری  
تر فرمان سازمان راهنمایی خواهند بیخ نهادن همان راهنمایی خواهند  
آغاز ایمه که ایمه  
سازمان راهنمایی سازمان راهنمایی سازمان راهنمایی سازمان راهنمایی سازمان راهنمایی سازمان راهنمایی  
و هم رخواهند ایمه  
تر فرمان ایمه  
خواهند بیخ نهادن همان راهنمایی خواهند بیخ نهادن همان راهنمایی خواهند  
و هم هم رخواهند ایمه  
تر فرمان ایمه  
در راستا بیخ نهادن همان راهنمایی خواهند بیخ نهادن همان راهنمایی خواهند  
د فرمان ایمه  
آغاز ایمه  
بیخ نهادن همان راهنمایی خواهند بیخ نهادن همان راهنمایی خواهند

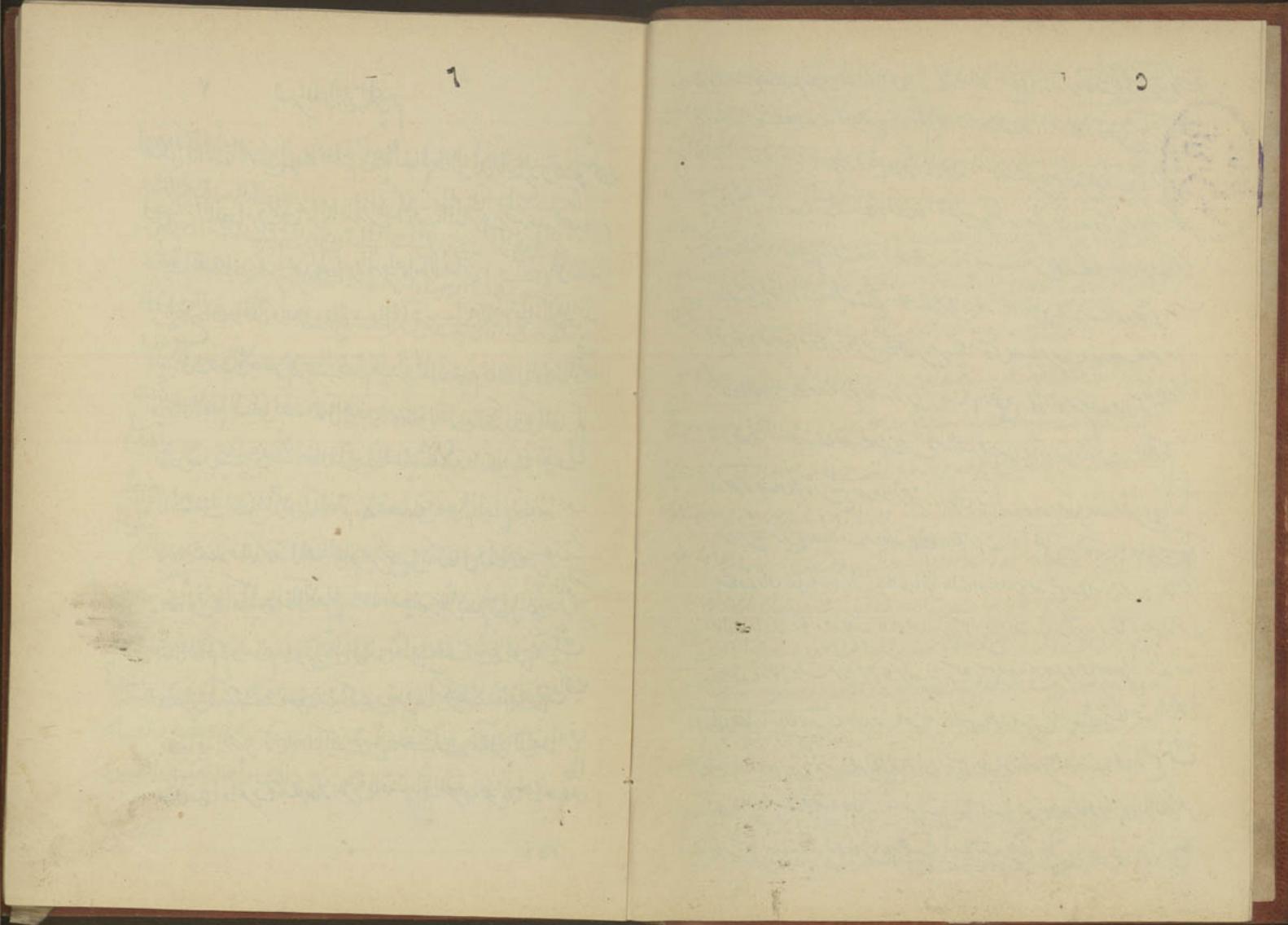


۱۷۹۴۶



مصلحه ایزدیم ایزدیم العالیین والصلی علی خاتم الانبیاء والرسانی فرموده ایزدیم  
 خضرت وادا ایزدیم کوچک قایام نموده بعده با معتمدیها سرخن تریخ کوت شنیتی  
 که در سال دهم خورشیدی میگذرد که در سال دهم خورشیدی میگذرد که در سال دهم خورشیدی  
 که در سال دهم خورشیدی میگذرد که در سال دهم خورشیدی میگذرد که در سال دهم خورشیدی  
 خاقان و زیر معتمدیها میگذرد که در سال دهم خورشیدی میگذرد که در سال دهم خورشیدی  
 ساحر بربر خود را میگذرد که خلافت ایزدیم که در سال دهم خورشیدی میگذرد که در سال دهم خورشیدی  
 اور ایزد خلیفه ایزدیم که در سال دهم خورشیدی میگذرد که خلافت ایزدیم که در سال دهم خورشیدی  
 از پنهان جمادی میگذرد که در سال دهم خورشیدی میگذرد که خلافت ایزدیم که در سال دهم خورشیدی  
 ستوں نمود ایزد خلیفه ایزدیم که در سال دهم خورشیدی میگذرد که خلافت ایزدیم که در سال دهم خورشیدی  
 ایزدیم که در سال دهم خورشیدی میگذرد که خلافت ایزدیم که در سال دهم خورشیدی  
 ایزدیم که در سال دهم خورشیدی میگذرد که خلافت ایزدیم که در سال دهم خورشیدی  
 جمله میگذرد که خلافت ایزدیم که در سال دهم خورشیدی میگذرد که خلافت ایزدیم که در سال دهم خورشیدی  
 چشمکه فتح خاقان که خلافت ایزدیم که در سال دهم خورشیدی میگذرد که خلافت ایزدیم که در سال دهم خورشیدی  
 که در سال دهم خورشیدی میگذرد که خلافت ایزدیم که در سال دهم خورشیدی میگذرد که خلافت ایزدیم  
 سرخن به دهدت شناختنی که در سال دهم خورشیدی میگذرد که خلافت ایزدیم که در سال دهم خورشیدی  
 در سال دهم خورشیدی میگذرد که خلافت ایزدیم که در سال دهم خورشیدی میگذرد که خلافت  
 ایزدیم که در سال دهم خورشیدی میگذرد که خلافت ایزدیم که در سال دهم خورشیدی میگذرد که خلافت  
 طلاقیت میگذرد که خلافت ایزدیم که در سال دهم خورشیدی میگذرد که خلافت ایزدیم که در سال دهم خورشیدی  
 فرقیان بسیار اند خوشیت میگذرد که خلافت ایزدیم که در سال دهم خورشیدی میگذرد که خلافت  
 ایزدیم که در سال دهم خورشیدی میگذرد که خلافت ایزدیم که در سال دهم خورشیدی میگذرد که خلافت

سیزده و سیزده کوت شنیتی که در سال دهم خورشیدی میگذرد که خلافت ایزدیم که در سال دهم خورشیدی  
 خضرت وادا ایزدیم که در سال دهم خورشیدی میگذرد که خلافت ایزدیم که در سال دهم خورشیدی  
 که میگذرد که در سال دهم خورشیدی میگذرد که خلافت ایزدیم که در سال دهم خورشیدی  
 پسر همکاری ایزدیم که در سال دهم خورشیدی میگذرد که خلافت ایزدیم که در سال دهم خورشیدی  
 در سال دهم خورشیدی میگذرد که خلافت ایزدیم که در سال دهم خورشیدی  
 ایزدیم که در سال دهم خورشیدی میگذرد که خلافت ایزدیم که در سال دهم خورشیدی  
 دینیج سوی بر کوههای زرخورد سرخن میگذرد که خلافت ایزدیم که در سال دهم خورشیدی  
 آنها که ایزدیم که در سال دهم خورشیدی میگذرد که خلافت ایزدیم که در سال دهم خورشیدی  
 با توپیخانی ایزدیم که در سال دهم خورشیدی میگذرد که خلافت ایزدیم که در سال دهم خورشیدی  
 از چشمکه توپیخانی ایزدیم که در سال دهم خورشیدی میگذرد که خلافت ایزدیم که در سال دهم خورشیدی  
 سوی ایزدیم که در سال دهم خورشیدی میگذرد که خلافت ایزدیم که در سال دهم خورشیدی  
 بشکانه وان طعلی بیرون کنند و یا ایزدیم که در سال دهم خورشیدی میگذرد که خلافت ایزدیم که در سال دهم خورشیدی  
 حالت ایزدیم که در سال دهم خورشیدی ایزدیم که در سال دهم خورشیدی  
 در سال دهم خورشیدی میگذرد که خلافت ایزدیم که در سال دهم خورشیدی  
 مان طعلی بایرون یا نهان ایزدیم که در سال دهم خورشیدی  
 زنده بیرون اور دن که ایزدیم که در سال دهم خورشیدی  
 نهند که در سلسله ضبط و قضا کردند ایزدیم که در سال دهم خورشیدی  
 بر ایزدیم که در سال دهم خورشیدی



هذا الكتاب بجمع فيه كلام ناجح العالم والواحد المعلى وهو سمي  
معاجل الالتحام ومن عمل بما فيه من مخالب النائم وفرض عن اصحاب  
وحتى ائمته على يدينا محمد المختار والله واحمد الاعلامي وروى الانسان  
الصحيح ان وفديه قد دفع عما يهم من علماء اقوا رسول الله صلى الله عليه وسلم  
الى مرار وجلا جسم لا يشر فعلم عليه فرا والسلام فاطال الواحد القوى  
واحال العالم الكموت فقال الواحد ان كل طال ما يقرن فقال العالم  
بنقل حدثت حربا فقال الواحد حدثت لكن الله تعالى يقى بقول  
فاسألكوا اهل الذكر انكم لا تعلمون نعلم العالم ان الواحد  
يدين منه علمانيا فقال ان العلم بغير تحقيق فقال وكلك بغير فتنه  
ينجوا بها ولكنها قال العالم وما سيفته بغير العلم فقا الى الواحد  
تعالى العالم كرم رسم المعرفة قال الواحد تعرف نفسك وتغفر لك  
وتفعل بذاتك وتعرف بذاتك وتعرف اخرتك فاذ اعترضت ذلك  
فلا ياخجه العجب قال العالم كيف تعرف نفسك فقال الواحد اعرف  
حد ثناها اتعرف فعمرها اتعرف ما اقتضى اد اعرف بعمرها اجهد

الْيَمَنِ وَالْجُنُوبِ وَالْهُوَانِ دَاخِلَهَا حَسُورٌ وَوَارِدُهَا مَفْرُورٌ وَ  
كَثُرَتْ بِهَا مَدْجُودٌ وَصَابِحَهَا مَقْهُورٌ وَالْأَبْتَنْ نِيهَا مَهْبُجٌ قَالَ  
الْعَالَمُ كَيْفَ يَصْنَعُ مِنْ عَدِيهِنِي الْمُلْكُ الْمُرْسَلُونَ فَنَظَرَ إِلَيْهِ ثُمَّ  
نَيَّاهَا وَأَهْلَهَا ثُمَّ نَزَّلَ الْمُجْتَهَدَةَ وَقَصَرَهَا وَمَا وَعْدَ لَهُ فِيهَا مِنَ التَّعْبِيرِ  
الْمُقْتَمِ وَالْفَوَادُ وَالْمُنْزَفُ لِحَمْلِ الْحَسَانِ وَالْمُلَالِبُ وَالْمُجَاجُ وَالْمُكَبَّرُ  
إِحْمَارُهُ وَالْمُلْتَامُ الْمُلْتَامُ وَالْمُسْرَرُ الْمُعْقُوقُ وَالْمُزَادُ الْمُشَوَّهُ وَلِلْمُهَاجِرِ  
وَفَرِّشَهَا وَبَحْرَهَا وَطَعَامَهَا وَشَرَبَهَا وَدَوَامُ ذَلِكَ فِيهَا فِيْحَا إِنْ  
لَا يَكُونُ مِنْ هَذِهِهَا هَذِلَكَ تَقْتَبَعُ زَفَرَهَا وَتَكْتَبَرُهَا وَتَعْقِيْنُ  
عَبْرَتْهُ وَيَطْبَعُ بَرْهُهُ وَيَعْصِي هَوَاهُ وَيَتَرْكَعُ دَنَاهُ وَيَطْلَبُ الْغَرْبَرَ وَيَدْعُ  
يَقْنِيًّا أَنَّ الْأَقْهَمَ الْمُعْيَرَ قَالَ فَلِمَا انْتَهَى الْحَلَامُ مِنْهُمَا لَعْنَ الْأَهْدَافِ وَعَلَمَ  
الْعَالَمُ أَنَّهُ فَوْفَنَتْ رِبَابَةُ وَبِنَالَةُ وَنَظَرَ وَقَيْرَ وَرَغْبَةُ طَلْبِ مَائَنَةُ  
كَالْمُلْنَفَرُ وَعَرْقَتْهُ قَالَ الْعَالَمُ مَارِنَ قَالَ إِلَيْهِ أَدْرِرْ فَرَقَ الْأَرضِ مِنْ  
الْمَاءِ قَالَ الْعَالَمُ كَمْ كَثُرَ الْمَكَنُ وَلَكِنْ أَسْنَدَهُ الْمَلْعَانُ مَاتَيَ قَالَ إِدْجَنْ مَا  
تَحْرِقُ وَقَيْرَأَ يَسْرَقُ دَخْبُو مَا ظَهَرَهُ وَمَا يَبْهِطُهُ وَرِبَابُهُ نَدَنَزِي  
وَحَجاَبُهُ يَسْرَعُهُ وَطَلِيلُهُ يَهُوَهُ وَلَلِلَّهُ وَنَهَاسُهُ وَلَيْلَتُهُ بَرِيَّاتُ

وأيضاً قد شيدوا بنىاءه وعثمو سلطانه وأشتواف العقول بـها  
فليس الأدبي معدم مطلب ولا مسترشد من دونهم مدن هبة لـالعقل  
وغيري من صبرهم يغـبـ قال كـيف عـرفـنيـكـ قالـ إـلـيـاـنـدـرـ أـعـرـفـنـاـهـاـنـقـلـهـاـ  
هـغـرـوـرـهـاـخـدـعـهـاـ وـحـرـنـتـهـاـ وـنـظـرـتـهـاـ وـمـيـرـتـهـاـ فـاـذـالـدـنـيـاـنـقـطـهـاـ  
وـنـقـلـهـاـجـامـهـاـ وـنـقـيـنـاـجـمـعـهـاـ وـنـقـيـرـمـاصـعـهـاـ وـنـقـلـهـاـنـقـلـهـاـنـقـلـهـاـ  
بـالـأـدـلـيـنـ فـالـكـيـفـعـرـفـلـأـخـرـةـ فـالـعـرـفـهـاـ دـارـيـاقـهـهـاـ فـيـهـاـالـحـكـمـ  
وـالـعـقـابـ دـالـحـمـاـزـاتـ دـالـتـقـابـ بـلـعـمـهـاـ دـيـطـلـلـهـاـ فـيـنـيـ وـلـجـتـهـ  
وـفـرـيـنـ وـالـتـسـمـيـرـ فـيـنـيـ وـالـحـاجـلـجـتـهـ قـشـابـ لـاـيـكـدـ وـغـنـيـ لـاـيـقـقـرـ وـقـادـوـ  
لـاـيـجـرـ وـغـنـيـ لـاـيـذـلـ وـحـيـ لـاـيـجـوـتـ وـدـاـوـالـعـزـ وـدـيـعـمـ وـسـرـورـ وـصـعـهـ  
وـحـوـرـ وـرـاضـهـ وـقـطـوـفـ وـإـنـهـ وـأـنـهـاـ جـادـيـهـ وـمـلـكـ لـاـيـنـعـلـ وـنـعـمـ لـاـيـسـيـ  
وـمـنـ كـانـ رـاهـلـالـقـارـ فـحـمـلـ تـقـيلـ وـنـفـاعـ طـبـيلـ وـنـكـاءـعـوـيلـ وـنـصـوحـ صـبـيفـ  
وـنـفـيـ خـفـيفـ دـاـوـيـهـدـعـلـيـهـ دـهـ وـقـمـ وـرـيـزـهـ وـعـدـابـ لـاـيـنـقـطـعـ حـيثـ  
الـلـاسـلـ وـالـأـغـلـالـ وـقـيـودـ الـأـكـبـالـ وـالـغـرـبـ وـالـأـعـكـالـ وـالـصـاحـ وـالـعـوـالـ وـالـكـلـ  
الـأـقـوـمـ وـشـيـبـحـيمـ وـنـفـحـاتـ الـسـوـمـ وـظـهـورـ الـمـكـتـمـ وـلـيـاـ لـقـنـانـ وـنـ

قَالَ الْعَالَمُ فَأَتَى رِبَّ الْأَرْضِ قَالَ إِنِّي أَدْعُ بِمِنْ أَهْبَطْتْ مِنْهُ وَسَهْلًا  
وَأَعْمَلْتَ وَإِنِّي بِأَدْجَاهْ وَلَمَّا مَرَّ دَانَهَا رَبُّ وَقَرَبَ قَالَ الْعَالَمُ كَمْ كَثُرَتِي  
بِنَفْسِي إِنِّي لَيَلْغُونَهَا رَبُّ قَالَ الْعَالَمُ تَكَبَّرْتَ حَتَّىٰ وَلَمَّا ثَاقَ الْعَالَمُ  
فَكَرَّتِي إِنِّي قَالَ الْعَالَمُ لِرَبِّ الْأَرْضِ يَعْرُجْ وَلَمَّا نَفَرَ وَلَمَّا شَرَّ  
بِلَاحِرْ وَإِنِّي خَيْرٌ بِلَاشِرِ الْأَرْبَعِ لِرَبِّ الْأَرْضِ قَالَ الْعَالَمُ كَمْ كَثُرَتِي  
عِمَامَهُ بَعْدَ ذَلِكَ قَالَ إِنِّي بَسْلَ وَسَلْ فَلَادَتِي لِهِمْ تَدْرِي عَنْدَ  
فَلَادَتِي لِهِمْ تَدْرِي عَنْدَ التَّبَلِي لِهِمْ تَدْرِي عَنْدَ  
وَذَكْرِي وَزَكْرِي وَخَطَاءِهِ وَصَوْبَيْ قَالَ الْعَالَمُ فِيلِي الْعِيقَالِيْ وَسَعْيِي  
قَالَ الْعَالَمُ مِنْهُمْ قَالَ إِنِّي عَبْدُ عَرْفِ اللَّهِ وَعَصَمْ وَمَرْعِفُ الشَّيْخِيْ  
وَاطَّاعَهُ وَمَرْعِفُ الدَّيْنِيْ فَجَعَلَهَا فِرْزَكَ الْمُوتَ فَطَابَتْ نَفْسُهُ وَجَرَفَ  
الْأَحْرَقَ فَبَغَضَهَا وَمَرْعِفُ الْجَنَّةِ فَلَمْ يَغْرِيَهَا وَمَرْعِفُ النَّارِ فَلَمْ يُهْرِبَا  
قَالَ الْعَالَمُ فَأَخْرَيَ لِإِثْيَاءِ قَالَ إِنِّي بَخِيَلُ لِشَاءِ الْأَيَّامِ بِالْأَسْرَى فَلَمْ يَقْتُلْهُ  
وَالْمَدَارِيَيْ الْبَيْنِيْنِ قَالَ الْعَالَمُ كَثُرَهُوَيْ الْعِيَانِ قَالَ إِنِّي بَعْرَتْهُنِيْ  
حَكْمُ الْكِتَابِ وَحَكْمُ الْأَسْرَى وَحَكْمُ الْعُقُولِ وَاحْمَلْتُهُمْ فَقَالَ الْعَالَمُ وَمَا عَوْ  
قَالَ إِنِّي تَوَلَّ وَعَلَىٰ وَاعْنَفَادَ قَالَ الْعَالَمُ يَكِيفُهُ ذَلِكَ قَالَ قَبْلَ الْلَّهِ  
وَأَعْقَدَهُ

١٢  
وَاعْنَفَادَ بِإِيجَانِ وَعَلَىٰ الْأَرْكَانِ قَالَ الْعَالَمُ فَأَضَدَهُ الصَّدَقَاتِيْكَ  
قَالَ مَاضِدَ الْعَلَمِ الْمُنَفَّعِ قَالَ مَاضِدَ الْعَقَادِيْكَ قَالَ الْعَالَمُ فَأَعْلَمَهُ شَيْءَ  
قَالَ مَعْنَهُهُ الْمُنَهَّىٰ طَقِيقَهُ وَهُوَ التَّوْحِيدُ وَالْتَّغْيِيرُ وَالْمُتَعْلِيقُ وَهُوَ اللَّهُ  
عَلَىٰ كُلِّ حَالِهِ الْلَّيْلُ وَالنَّهَارُ قَالَ الْعَالَمُ فَأَنْفَلَ لِأَدْبَرِ اِلَيْهِ قَالَ إِنِّي  
طَلَبَ الْعِلْمَ الْعَلَمَاءِ حِينَ يَعْرِفُ الْكِلْبَ فَيَحْلِيهِ فَنَفَخَ هُنْدَهُ صَبَاحَ الْهَدَى  
وَقَلَدَهُ أَهْلَصَ الْهَيَّةِ وَالْعَلَمَيْهِ وَانْطَقَ اللَّهُ بِالْحُكْمِ قَالَ الْعَالَمُ فَأَضَبَتِ  
الْأَثْيَاءِ قَالَ إِنِّي أَجْهَلُ لِأَنِّي لَمْ يَجْهَلِ الْمَهَاجَكُ وَالْعَطْوَتُ إِنِّي أَجْهَلُ  
إِذَا إِرْدَانِ يَصْلُحُ شَيْئًا أَفَهُ بِجَهَلِهِ وَقَلَدَهُ عَلَيْهِ هُنْدَ الْأَنْهَاتِ وَسَيْلَهُ  
مِنْهُ الْكَبُورُ الْطَّعْنُ وَالْحَدُّ وَالْحَرْسُ وَالْشَّهْوُتُ وَالْجَهَلُ وَالْبَغْلُ وَالْخَرْيَهُ  
قَالَ الْعَالَمُ فَأَتَيْهِ الْأَثْيَاءِ قَالَ إِلَيْهِمُ الْعَوْنُ وَالْمَغْيَبُ وَالْمَعْيَهُ وَالْمَعْيَاهُ وَالْمَجَاهَهُ  
وَالْكَلَبُ وَالْكَلَبُ وَالْبَرَاءُ بِإِيمَانِهِ الْمَازَجُ وَعِيْدَ الْمَاعِسَهُ وَجَهَتِ الْمَافَعَهُ  
وَالْمَتَهَفَعُهُ السَّعَيْدُ الْمَلْحُونُ وَالْمَهَنُ قَالَ الْعَالَمُ حِداً دُنْ لِلْأَثْيَاءِ تَالَّا فَيَهُ  
الْمَنْوَلُ الْتَّاسُ وَمَفَارِهِ الْأَجْهَاسُ وَالْمَقْرَبُكُ الْتَّاسُ بَعْدَ الْكَلَبِ  
قَالَ الْعَالَمُ فَأَتَقْعُدُ لِإِيَادِهِ قَالَ إِنِّي حَسَدَهُ لِكُونِ بِهَا عَرْتَهُ اِتَّهَا  
قَالَ الْعَالَمُ فَأَتَقْعُدُ لِإِيَادِهِ قَالَ إِنِّي حَسَدَهُ لِكُونِ بِهَا عَرْتَهُ اِتَّهَا  
عَرْتَهُ وَمَا حَدَنِهِ لَحْنَهُ قَالَ إِلَيْهِمْ لِحَكَ الْوَرْسُ بَعْدَهُ وَسَكَبَهُ  
الْوَرْسُ جَادِيَ الْعَيْنِ لِجَهَهُ فَعَيْنَكُونِ الْمَقْرَبُ وَمَنْقَمَهُ الْمَشَهَهُ بِالْمَدَهُ فَهُوَ الْمَلْمَدُعُ وَتَدَهُ

حَكِيمٍ عَلَيْهَا وَأَرْدَنِي مِنْ مُعْنِقِكَ فَوْجَرْ كَمَا ذَادَ بِهِ فَهُمْ أَفْلَعُ الَّذِي عَلَى  
تَلْبِيَ إِنْ يَخْلُصُ مِنْكَ وَبِنَجْلَاعِنِي يَجُودُ بِحِسْنَاتِكَ سَعَالَ الْعَامِ اصْلَكَ  
الْعَلَاجَ وَذَاقَكَ الْعَلَاجَ وَتَيَسَرَكَ الْأَجْمَاحَ وَعَلَيْكَ بِسَبْعَةِ أَشْيَاءِ  
الْمَرْهَمَا اولَاهَا الْمَعْرِفَةُ بِالْمَعْرِفَةِ فَهُوَ الْمَغْرِبُ وَالْمَجْلِلُ وَالْمَيَادِيُّ وَالْإِسْلَامُ وَ  
وَالْعِلْمُ وَالْعِلْمُ ثُمَّ تَعْزِيزُ الْمَعْرِفَةِ الْمَعْرِفَةِ ثُمَّ تَعْزِيزُهُ مَانِهِ عَلَيْهِ  
ثُمَّ تَعْزِيزُ الْمَعْرِفَةِ مَا هُوَ كَيْفَيَةٌ وَحَتَّى إِذْ أَمْرَتَ مَوْنِيْنَا اسْلَتَ لِلَّذِي امْتَنَتْ  
حَتَّى إِذْ أَصْرَتْ سَلَمًا احْجَبَتِ الْعِلْمَ ثُمَّ بَعْدَ وَتَعْرِفُ الْعِلْمَ مَا هُوَ كَيْفَيَةٌ عَوْجَيَّ  
إِذْ أَصْرَتْ عَالَمًا احْجَبَتِ الْعِلْمَ ثُمَّ بَعْدَ ثُمَّ تَعْزِيزُ الْعِلْمَ مَا هُوَ كَيْفَيَةٌ عَوْجَيَّهُ  
وَالْمَيَادِيُّ وَالْمَيَادِيُّ فَقَعَهُ الْأَلَى لِلَّذِي اتَّهَمَهُ الْعَامَ بَيْنَ لِمَوْنِيْهِ مَا هُوَ  
فَالْعَامَ مَا هُوَ نَاصِيَةُ الْأَشْيَاءِ بِاعْيَاً هَا وَضَعِيَاً مِنْ ضَعِيَّهَا وَمُفْتَهَا  
عَلَى مَفَاعِيَهَا وَأَنَّا كَيْفَيَهُ نَاصِيَةُ الْمَعْرِفَةِ مَا هُوَ مَنْتَهِيُّ الْأَدَمِيَّيْنِ وَبِعَيْنِيَّهَا  
الْأَشْيَاءِ بِالْأَنْظَارِ وَالْأَقْيَمِ وَالْأَتْسَعِ وَالْأَبْرُ وَنَاصِيَةُ الْمَعْرِفَةِ بِالْأَنْقَلْبِ وَالْأَعْتَابِ وَالْأَعْقَلِ  
فَالْأَوْلَى فَمَا مَعْرِفَةُهَا اَقْدَمَتْهَا نَاسَ الْعَامِ هُوَنَ بِعِدَمِ أَنَّ اللَّهَ سَيَاهَ وَنَعْدَ  
لَدَنْدَرَكَ الْأَبْصَارِ لَكَلْيُونِيَّهُ مَسَانِدَ الْأَبْصَرِ بِهِ دَعْلَمُ وَلَا يَشُوهُهُ بَيْانُ

وقد حل الخذلاناً واعطى الله من المقابل ما لا يصدقه المتصف به  
يحيط به عارفٌ فاللهم اغفر لمن اساء فاللهم اغفر لمن اساء  
سيئة فاللهم اغفر لمن اساء فاللهم اغفر لمن اساء  
ووضع الاشياء وحدها ومحالله العلام ومهديه الحكيم  
ومحفوظ مجلس المذاكر والتفلتة الصنع والمبادرات في اعمال الابر  
والصلاح ذات الابرين والتجھيز للهجرة والاشتغال بالحج قال العام  
فما اهون الاشياء قال الاولى اذ اتفحص الصور ويعترضها  
ولاجمعت لخلافي للموقف المتفاقي فهناك الفرع العظيم والخطبة  
كل انسان يقول نفعي في كل اية الى انك اليوم واللعن  
ولا اخرين غيره كل فرس بحسبه فعنده كل ائمة الملة  
المهتمون بالعلم ان الورثة من المعرفة جيد الفطرة جميع  
متبعها كيما الفرع اقبل على العام بوجهه فقال ايتها الاولى  
الصالحة والتابع للمرجع والخليل المصالحة كلها بذاتها كسب حمد الله  
فقال الفرج ايتها الاولى حكم المذهب التعميق الصادر انشىء  
بركتها

وَلَا يَجِدُهُ الْغُورُ وَلَا الْأَنْجَى وَلَا الْمُحْقَنُ وَلَا الْأَذْيَامُ وَلَا الْأَيَّامُ وَلَا الشَّالُ مَعًا  
إِنَّهُ عَنِ الْكَسْفَلَوْا كَبِيرٌ لَا يَعْلَمُ كَيْفَ هُوَ لَا هُوَ شَرِيكٌ بِهَذِهِ الْمُرْفَةِ  
خَاتَقَهُمْ هُنَّ تَلْبِكٌ وَذَلِكَ قَوْلُهُ حُكْمُ كَيْمَلِ الْعَزِيزِ لِتَبَرِّصَ إِنَّهُ عَلَيْهِ وَاللهُ  
وَسَلَّمَ فَلَمْ يَهُدِ إِلَيْهِ إِلَيْهِ يُهُدَى لِمَا يَعْلَمَ بِكُلِّ الْجُنُوبِ الْأَحَدُ مَنْقُولٌ  
كَمَا رَأَيْتُ وَنَعْلَمُ كَمَا عَمِلْتُ وَنَهَدَ كَمَا عَادَتْ وَنَعْلَمُ كَمَا نَهَدَتْ إِنَّ اللَّهَ أَعْلَمُ  
الْقَهَّاَهُ الْمَلَكُ أَجَاهُ الْمُمْحَى الْمَيِّتُ اتَّجَى الْقَلَّاَعَوْتُ خَالِفُ الْكَلْتَنِيُّ وَهُوَ عَلَى  
كَلْتَنِيُّ فَدَرَدَ مَا لَكَ كَلْتَنِيُّ الْهَائِنُ بَلْ كَلْتَنِيُّ الْبَشَّرُ بَعْدَ فَنَاءَ كَلْتَنِيُّ  
وَلَمْ يَجِدْ كَلْتَنِيُّ الْأَبْرَاجَ نَهَدَهُ شَوَّرَةٌ لِمَ قَدْ سَعَ بالذكر وَمَا المَوْرُونَ الْأَفْكَارُ  
الْعَرْقُ الْأَطْوَابُ وَالْقَيْنُ الْأَلَابَابُ فَهُوَ مَوْهِيُّ اعْقَمُ نَدْرَةٍ اهْدَى سَعَ وَأَرْبَاعَ  
وَعَالَمَ وَفَيْعَاءٌ مَرَّةٌ اِنْقَادَ اِمَّرَةٌ وَبِيَانِ حَكْمَتِهِ وَحِيلَاتِهِ عَلَمَ وَكَثِيرَةٌ  
خَلْفَهُ وَسَعْدَرَزَنَهُ وَدَرَبَ رَحْمَتَهُ وَبَودَ كَرَبَهُ وَحَسَنَهُ أَمَّةٌ وَجَيلَتِهِ  
وَطَبِيبُهُ عَافِيَتِهِ فَلَكِهِ أَمَدُهُ عَلَى ذَلِكَ كَلْتَنِيُّ قَالَ إِلَيْنِي فَأَوْدَادَكَ  
بِرْ كَمَكَ اِنَّهُ قَالَ إِلَيْكَ الْأَيَّانَ بِالْأَنَّهُ وَرَوْلَهُ وَبِرَاجَادَ بِهِرَفِنَ إِلَيْهِ  
وَأَنَّقَهُ طَغَارَهُكَ صَقَ لِأَسْتَعْلَمَ إِيَّاهُ مَا يَكِيدُ هَذِهِ مَنَّهُ الْقَدَّا  
كَلْتَنِيُّ

مَكَنُونٌ فِي الْأَنْتَهَا مَرْعَدَاهَا وَمِنَ الْأَيَّامِ وَانْتَادَ الْمَنَاسِ مِنْ  
بَدَكَكَ وَلَسَانَكَ وَظَنَنُوكَ تَلْبِكَ نَمَذَأْعَتْ فَذَلِكَ فَانَّتْ فَانَّتْ  
مَعَنْ وَمِنَ الْأَيَّامِ الْمَخْنَاءِ مَا الْقَفَاءُ وَالشَّكَرُ عَلَى الْمَطَاءِ طَلَبَهُ  
عَلَى الْمَلَاءِ وَلَكَيَانِ الْحَافَةِ عَلَى الْفَرَائِصِ وَالْمَارِجِيَّ بِالْنَّوَافِلِ  
وَالْمَفَاضِلِ مِنَ الْأَيَّامِ تَعْلَمَ أَنَّ إِلَهَنَقَ وَالْمَعْشَقَ وَالْمَنَقَ وَالْمَنَقَ  
حَقُّهُ قَلْمَنَقَ وَالْمَنَقَ حَقُّهُ الْمَنَقَ حَقُّهُ الْمَنَقَ حَقُّهُ وَالْمَنَقَ حَقُّهُ  
وَالْمَنَقَ حَقُّهُ وَالْمَنَقَ حَقُّهُ وَالْمَنَقَ حَقُّهُ وَالْمَنَقَ حَقُّهُ وَالْمَنَقَ حَقُّهُ  
نَهَيَ وَانَّكَ مَنْتَقَلَّرَ حَدَنَهُ الْمَنَقَ لِلْمَنَقَ لِلْمَنَقَ لِلْمَنَقَ لِلْمَنَقَ  
عَنْ اِعْمَالِكَ مَوْقَعَكَ عَلَى فَعَالِكَ مَنْشَفَهُ وَسَرَكَ عَلَى عَالِكَ  
نَجَدَ مَا طَلَقَتْ فَنَدَأْخَفَ عَلَيْكَ وَانَّتِ الْيَوْمَ فِي عَالِمَنَهُ وَمَنَانِ  
الْفَسْتَحِيِّ فَلَذَهَبَيَّ إِلَيْكَ سَلَكَ وَلَعِلَّ فِيهَا بَطَاغَرَهُكَ وَعَلَنَقَ تَلْبِكَ  
فِي مَلْكُوتِ الْهَكَ وَأَجْعَلَهُ لَيَكَ الْأَيَّامَ وَفَرِنَكَهُ الْفَنَهُ  
وَهَهَنَكَ اَحَسَابَ وَسَعَيَاتِ الْتَّوَابِ وَجَلِيسَكَ الْكَنَانِ حَمَانِكَ  
الْأَهَمَا وَسَعَرَتَكَ الْأَنْوَافَ وَسِيرَكَ اَحْيَا وَفَانَكَ الْمَلَهُنَهُ وَعَكَ  
الْطَّاغَهُ وَطَلَبَكَ الْجَاهَهُ وَسَوَانَكَ الْمَفَفَهُ وَسِيلَكَ الْمَفَفَهُ

وغيرك العقاب ودعوك العذاب حلفك العقاب وعزمك الكافر  
 سلكت هذن الطريقه سبق ومن لكم بذلك هذن صدق وهي عرقه  
 من يطلق بها استونه وأهمل ذلك رب العالمين قال المؤذن فما رأي ذلك  
 يحكم الله قال العالم الاسلام وهو قائم للذى امنت به ومن  
 الولام ان قاتل اهل الطاعنه اذا عملت بذلك سلمت الشارع  
 اخلق منك ويكون اسلامك بالفزع والبالغ حتى لا ينفعك  
 عذاب ولا ينفعك بخافتك ظاهرك باهتك عبا طباعك  
 و تكون منك بالعداية وقل العذاب معرفة بالطبعه حابن للحلوه  
 فرجا بالكون محيا للطعامه طالما لرضا خائفا للغضب ولغله العبراء بما  
 للعتاب موؤيا لكسر ملده ماعدا ذلك متعصما بالطبعه بالعقل فمقد المعلم  
 واما عنوانه الاجتهاد واموالها نفس والفتنه والمؤمنون والفقائل والشان  
 والمعنون بالكتور فرقه القرآن وموالاته اصحاب وصلة العيد بن طلاق  
 وحلق العائمه وتنفق الابطين وتفانيها فوصلى السلام والسلام ومن  
 الفسائل حسام وصياغهان ولام الصض ورمي عاشوراء و يوم عزمه وليميس  
 قال المؤذن ما رأي ذلك يحكم الله قال العالم و لو رأي ذلك المراحلة  
 و المعاونة والمساوة والمواهنه و افقه الله اقدر قدم والبغضه  
 الله وصلة الدهم والوجه للبيه و معاونه الصعيده و تعلميه للدود و اصحابه والرقة  
 بما دساله

**في النهي**

فيما انتاك عنده هي ناطرة اليك وفي عيدها والامر لها بما لا يدرك لها من نجا مني  
 لها نينا لا يحيط لها بغير ما ينزل لها وجعل انجابه وتفصل الابواب ويعامر  
 والصراحت مع ليوم العقاب وللثبات كفافه والبيان له اعن النجاح والنجاح والفرج  
 والشغف الى الغشاده والغريبه ومن الدافتنه الروعه والسلطان ففيها لها  
 نيات الشور وربات كل سلطان النافلات ال تمام الاردو بالجروح للناس لفتحها  
 والبحور المنبعهات للنهر والمدخلات على المسلمين الارض والفرق للارض  
 والآيات لكشفهه ولقد روى عن امير المؤمنين ع جم اي طلاق قال  
 اجد في نهر ماء لاهي من قدرها صور على ان اجد فندقين اما اعرافها من  
 ذلك انتقام اخواد فيها لا تقدر عليه والرتفع بدر والنهر من لا حاصره  
 وبيانه الامر فيما شئخ البه والمرتفع بها فيما لا تقدر عليه فهن الامر بالعرف  
 والنهي عن المكرا الفعل الشئي وقول الغواصون المذهب والنفيه ومن الفعل  
 القتل والذرا من السيرة الراها البدرا احد والبعض والفتح اول الفعل  
 اخذ اموال الناس سر وجهه ومن القول العبره والنهاه وربهه الزوار  
 قال المؤذن يذهب الى نحر الله ثم هن حتى اعرفها واعمل  
 بها قال العالم الحافظ انتاك لما ارتقي به فاحتسبك لما انتاك الله  
 عنده وذلك على وجهه شئي قد عدلته وشيء متعملا ورجمها الله عنه وهم  
 ووجهه شئي لم تعرفه وشيء قد عرفه تعرفه الله ويا عليهك فيما تراكم  
 عنده فعليك بما ندخلت التوبه والرجوع والامانة والقرع ولكن في ذلك

٢٠  
وَلَا سِنَدًا تَرْتَفَعُ إِلَيْهِمْ هُوَ يَكُونُ هُوَ مَنْ تَرْجُوا فَالْأَوْفَادُ يَتَّبِعُونَ لَذَاكِ الْهُدَى  
نَعَمَ الْعَالَمُ هُوَ مَنْ يَكُونُ بِرِحْلَاتِ اللَّهِ فِي كُلِّ مَرْكَزٍ لِلدُّنْيَا كَمَا وَلَمْ يَكُونْ  
وَجَاهَكَ اللَّهُ أَنْ تَسْتَعْجِلَ إِلَيْهِكَ وَيُسْطِلُ لَهُكَ فَإِنَّ اللَّهَ مُعَذِّبٌ بِقُوَّتِهِ فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا  
لَهُ أَعْوَاتِهِ طَبِيعَةً أَوْ صَالِحًا وَلَا يَسْتَكِنُ بِعِيَادَةٍ مِنَ الْأَهْلِ فَتَقْوِيمُ كَامِرَاتِ اللَّهِ جَانِبَهُ  
وَتَعْلِيَّهُ طَاغِرٌ وَبِاطِنَّا مَا أَنْظَلَهُ لَهُ كَيْدُكَ عَلَى الْمَاطِنِ اشْتَغَلَ وَيَكُونُ تَلْكَ مُنْطَفِعًا  
مِنْ نَاجِيَتِكَ بِيَدِهِ وَرَدَنَتِكَ عَلَيْهِ وَدَخَلَكَ وَشَدَّدَكَ وَعَافَيَتِكَ وَبَلَوَكَ  
وَجَاهَكَ وَمَنَّاكَ وَدَنَيَاكَ وَأَفْرَيَكَ فَرَجُوا لِلثَّرَدَةِ كَمَا جَاءُهُمُ اللَّهُ أَوْرَدَهُمُ اللَّهُ أَرْدَى  
كَمَا جَاءُهُمُ اللَّهُ أَيْمَانًا وَخَافَ كَمَا خَافَ الْمُرْتَلُ وَالْمَقْرَبُ كَمَا لَمَّا أَنْدَلَ خَارِدَهُمُ اللَّهُ أَرْدَى  
وَجَاهَكَ اللَّهُ أَنْدَلَ الْمُغَيَّبَةَ بِعُوَيْنَيْهِ مَا يَعْلَمُ وَلَكَمُهِيَّ فَالْأَيْمَانُ تَسْعَ مَا لَمَّا أَنْتَهَيْتَهُ  
الْمُقْرَبُ بَعْدَ الْمُوْهَبَةِ إِلَيْكَ إِنْ شَاءَكَ فَإِنْ شَاءَكَ أَذْرَغَتْ أَذْرَغَتْ أَذْرَغَتْ أَذْرَغَتْ  
وَلَمْ تَنْطَقُوا وَلَمْ يُسْتَأْذِنُوا لَمْ يَكُنْهُو فَالْمُقْرَبُ عَنِ الدَّعَاءِ مَا لَكَ أَذْرَغَتْ  
وَلَمْ تَرْجِعْ كَانَ دَعَمَكَ بِلَأْغَبَرَةِ وَلَا كَكَ قُولَّ عَوْجَلَ وَعَوْرَكَ قُرْتَقَوْهُ وَهَفَرَهُ  
أَنَّهُ لَمْ يَجِدِ الْمُعَذَّبِيَّ فِي خَافَ وَقَرْقَعَ وَحِمَادَهُ لَهُ جَاهِمَهُ فَالْأَوْلَادُ مَا حَوْلَهُمْ  
وَلَا كَرْجَلَهُ أَقْدَمَ فَالْأَهْلَمَ وَلَمَّا دَأَدَ الْكَيْفَيْنَ فَالْأَوْلَادُ مَا جَاهِمَهُ  
يَعْلَمُ أَنَّ الْمُلْمَقْتَلَ بِالْبَشَرِ كَمَا حَقَرَ لِمَلِكِهِ عَلَيْهِ اللَّهُ قَدْ لَعَلَهُ فِيلِيقَةَ الْخَوْبِ وَيَسَارَ الْمُقْرَبِ  
قَبْلَ أَنْ يَحْلُّ الْقَبْرَ فَمَنْ يَهْمِيْهُ مَقْبِرَةَ وَمَنْ يَنْهِيْرُ مَكْتَبَهُ وَمَنْ يَكْتَبَتْ نَبَهَ الْمُلْمَقْتَلَ عَلَيْهِ  
يَمْبَشِّرُهُ فَالْأَوْلَادُ مَا حَوْلَهُمْ وَلَمَّا دَأَدَ الْكَيْفَيْنَ قَالَ الْأَخْلَاصُ مَنْ الْمُدَيْنَ وَهُنَّ الْقَوْلُ  
وَالْأَهْلُ وَالْأَمْتَادُ قَدْ حَيَوْنَ عَلَيْهِمْ وَاعْتَقادَهُمْ سَهَّلَ أَقْدَمَهُمْ الْمُدَيْنَ الْأَخْلَاصُ قَالَ  
يَقْتَلُهُمْ لَهُ كَمَلَ اللَّهُ أَكَلَ الْعَالَمَ هُوَ مَنْ يَعْلَمُ الْعِبَادَةَ يَهْبِيْهُ بِيَدِكَ اللَّهِ قَرْجَلَهُ

الْمَعْرِفَةُ فَإِنَّكَ إِذَا أَخْفَتَ مِنْ يَدِكَ فَتَبَدَّلَ الْأَعْيَانُ مَا هُوَ مُحْلِفٌ هُوَ  
تَالِ الْأَوَانِهِ مَا هُوَ حَكْمُ اللَّهِ قَالَ الْعَالَمُ أَمَا مَا هُوَ فَعْرَفَهُ الظَّنُّ شَهادَهُ  
الَّذِي وَمَا مَكِيفٌ هُوَ فِي جَلِيلِ الْعَالَمِ وَدِمْعُ الْعَيْنِ عَيْانٌ لَكَ ذَلِكَ فَلَسْتَ مُحَااجِرَ  
نِيَاعَلِمَتْ وَلَمَّا لَدَيْكَ لَمْ تَعْلَمْ فَعَلِيكَ فَهَذَا الْمَهْدَى وَالْمَقْعِدُ فَمَا زَانَ فَنِيتَ اللَّهَ  
لَمْ يَجِدْكَ حِيلَتَهَاكَ وَإِذَا فَنِيتَ لَمْ يَغْفِدْكَ حِيلَتَهَاكَ فَإِنَّ اللَّهَ  
يَعْلَمُكَ وَيَعْلَمُ سُرْكَ وَيَعْلَمُ طَلَامَكَ وَيَعْلَمُ طَهَّارَكَ وَيَعْلَمُ طَهَّارَهُ حَتَّىٰ كَمَانَكَ  
تَوَاهَ مَالَ الْأَوَانِهِ هَمَّ وَرَوْدَ الْأَكَ وَيَحْكُمُكَ لِقَاهَ قَالَ الْحَكَمُ وَلَدَدَكَ لَكَ الْعَقْدَ  
فَوَالِّيَّ وَعَالِمُ الْعَقْدِيَّ قَالَ لِسَانَكَ وَعِنْكَ وَيَدَكَ وَفِرْجَكَ وَظَفَنَ  
فَلِيَكَ نَمَلَتْنَفِي بَعْدَكَ الْمَالِيَّجِيلَيَكَ فَإِنَّ النَّطْعَ الْمُلَاحَدَةَ تَزَعَّجُ  
وَالْعَابِ الْمُتَهَوَّهَ وَهِيَ سَهْمُ زَاهِيَّلِيَّسِ وَتَعْقِلُ لِسَانَكَ عَنِ الْكَلَامِ  
فِيمَا لَدَعْنَكَ فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ إِذَا طَلَقْتَ رَأْكَ مُهَلَّكَ مُهَلَّكَ  
طَرِفِ لِسَانَكَ فَلَا تَقْلِبْنِي الْمَيْلَكَ فَأَنْتَ تَفْعَلُ إِذَا لَكَ هَذَا فَنِيتَ اللَّهَ  
تَفَعُّلَهُ وَلَكَ ذَلِكَ الْمَعْرِفَةُ الْمَرْعَى وَذَلِكَ تَفْلِيْلُ سَيَّارَهُ وَتَعَالَى وَاتَّى  
لِغَفَارَلِهِنْ تَبَاعَاصِنَ وَعَلَمَ مَا لَمْ يَعْلَمْ أَهْدَى قَالَ الْأَوَانِهِ خَارِدَهُ  
ذَلِكَ حَكْمُكَ اللَّهِ قَالَ لَهُمَا الْقَيْمَمُ ما أَوْرَثَهُ بِهِ حَتَّىٰ تَعْرِفُهُمْكَ  
وَتَقْضِيَّكَ لَيْسَهُ مُنْكَرٌ مُوضِعُهُ وَتَعْرِفُهُ مُظَاهَرٌ وَصَوْبَاهُ وَبَيْوَنُ الْعَرْقَانِ  
الْعَلْمُ بِطَيْعَهُ الْوَرِيَّكَونْ فِيهَا الْعَيْنَ وَالْعَيْنَ وَالْأَخْدَمَ وَالْمَهْدَى وَالْمَهْدَى وَالْمَهْدَى

ويسع كلاد ويعلم ما تفسد وجعله أمله و يكون الهمة عمله لا يغيب شفاهه  
ذ المثاله ينام عنده وتحاقق الاخر في قلبه فقيه طاهر و قوله تعالى وكتبه  
ذلك ندقع قوله بعمله وقطع اطريقه بجهوده ونقوله عنيف وحلكه احسان  
ورفعه عمل وصوته صعيده كلام طلاقه ونقوله عنيف وحلكه احسان  
ونقله طلاق ونكره امان قال الى اند خاواره ذاك روحك الله تعالى  
قال اهنا حبتك بحسب بعض الباطل فان حب الباطل يدخل النار وحب فرام الله  
ذيه كان او بعيله قال اهنا و ما جبته اهنيه ذاك او بعيله قال العالم  
يسو كي ما يسوع و يفرك عما يغره و يشرك ما يسره و يدخل السور  
عليه ان كما اعلم ذك تعلم منه وله كلام منه فعلم واحفظ حضرته وغافله  
وما بنته واعنته وحيطته ذلك قد دفع اهنه ولا يذكر في ذلك متى  
وال متى قال اهنه خاوره ذاك روحك الله تعالى اهنيه ذاك اهنيه  
بلينه ذاك اهنيه ذاك خلاصه و هو انه يعلم العبد طاعة اهنه عليه  
واجبة ولد من يه على اهنه اهليست على العبد ان يه حرط على ذرته كذا  
طرطعه على فرجها اهتم معانا و عقوله باهته وقوله اهنه وفعمه طيبة  
قد احسن اهنه ملائكة نظره الى اهنه الفتح على فتحه  
ولاله ربكم رضلم نيعربه ولا اهنه ذريهم فليس عرفون ولا اهنه ماعون  
واهنه ذريهم فليس عرفون ولا اهنه ذريهم فليس عرفون ولا اهنه ماعون

سأله

ساكنها ومن انساً حاضر مجالساً واما الذي فان الله اعطيه هرئي معطيه وهو  
واهنه اهليست على العبد ان يه ضاره اهنه عند عطاها لا يه ضاره عند العطا  
واما الذي فان الله اهنه هرئي معطيه اهنه ويا اهنه ما اهنه الصالحة يصلح لرجس  
فيعلم العبد ما لا يه ضاره الله ويكون ما يه ضاره الله المراجحة والانتك الماجنه  
والشور ويعضي ما لا يه ضاره الله و يكون له ولد يه ضاره ذاك روحك الله تعالى  
اليد وعلوه اهله اهليست على العبد بضاره الله كارضي اهله بخطوات الله ويعمل اهنه  
ولاله ذريهم فليس عرفونه هذه الذريه العائمه المحسنة هرمونا واعن اهنه بعضاً  
ونغيره اهله اهله خاوره ذاك روحك الله قال اهنه الاستفادة اهنت قول  
عتر وعلها اهنه ذريه قال اهنه اهنه سقاها اهنه عارفون عارفون عارفون فان الله اهنه  
بعضي اهنه ذاك روحك الله قال اهنه الاستفادة هرمون ذريه اهنه اهنه شفعتها  
فلابنها يهروا الملاقب اهنه استفادة قويه صاحبها الاشهه المسمى صادق الاصحاء  
ناله وعله حفع وقلبه حشوع وروحه حشوع وروحه حشوع وروحه حشوع  
تقيم وقلبه تقيم ليم مقيم بلا اهنه ثبات بعد اهنه عالم الذريات ملاده علاج من  
على اهنه تارك اهنه قيم على اهنه وقوه مهين على اهنه وقوه مهين على اهنه وقوه مهين  
صائم الفم اهنه صابر عالق فام الصبر دائم المحبه مجده غير مهين عوقب غير مهين طبع غير  
منبع طالب اهنه سالم متسلم متقلد مهين عوقب غير مهين عوقب عاليه علامه  
المنعم اهنه ستفته به كل نوع ويسكله بخرينه ويكون عالماً يهندىه وليله  
يقتدى به ولا يهون تلقيه به همن يهندىه علاج عدن ما اهنه خير اهنه بروان

وَإِنْ اصْبَرْتَهُ فَتَسْأَلُنَّ أَعْبُدُ عَلَيْهِ خَسِيرَ الدِّينِ وَالْأُخْرَ فَلَا يَدْرِي لِمَحْفَانِ  
الْمُبْرِئِنَ قَالَ الْوَافِي قَوْمٌ إِذَا لَكَ يَحْكُمُ اللَّهُ قَالَ إِمَاءُ الْمُلْكِ الْأَنْسَى  
شَدَّهُ وَرَغْفَاهُ قَالَ بِلَادُنَّ فَلِيَكُنْ حَالُكَ ۝ الشَّدَّةُ كَحَالِكَ ۝ الْجَاءُ  
قَالَ بَيْتٌ لِذَلِكَ يَحْكُمُ إِذَا لَكَ قَالَ إِلَيْهِ جَاهِسًا بِعِلْمِكَ هَذِهِ  
قَالَ بِلَادُ قَالَ إِيمَاءً احْتَلِكَ الْقَوْبَامَ حَسَابَ قَالَ بِلَادُ الْمُنْقَبَ قَالَ  
إِمَاءُ بِلَادَكَ وَقْتُ الشَّدَّةِ تَجْبِي الْجَاءَ وَوقْتُ الْجَاءَ تَجَافِ الشَّدَّةِ  
وَذَلِكَ قَوْمٌ مَا ذَعَمَ الْعَرَبُ فَقَرَبَنِي حَالَكَ ۝ فَتَكُونُ أَرجَيَا لِلْجَاءِ وَتَرَعَ  
حَلَّ الْجَاءُ فَتَكُونُ حَاجَفَانِي حَالَكَ ۝ الْأَنْدَةُ وَالْجَاءُ بَعْقَبَانِي فَمَاعِدَنِي  
إِمَاءِي حَيْثَا وَلَسْتُ أَعْنِي بِكَشْفِ الدِّينِ وَلِلْجَاءِ أَعْنِي بِكَ ۝ اعْنِي بِكَ  
الْأَنْدَةِ الَّتِي نِيَّجَتْ الْمُؤْمِنَةِ وَجَهَتْ الْمُكَافِفَنِ ۝ قَالَ الْوَافِي قَوْمٌ إِذَا لَكَ  
يَحْكُمُ اللَّهُ عَالَمُ الْأَخْرَى بِالْقَعْدَةِ وَالْعَدْدَةِ الْمُرْتَدَةِ وَالْمُشَرِّعِ الْمُطَاعَ  
قَالَ لِيَافِدَ وَمَا الشَّكِّ ۝ قَالَ الْأَعْمَامُ الشَّكْ سَعْيَ إِسْمَاعِيلَ ۝ قَالَ وَبِإِيمَاءِ  
الْمُلْكِ وَالْمُزَرَّقَ وَالْمَعَافِيَةَ وَالْعَلَمَ وَالْقَدْمَ وَالْعَلَقَ ۝ فَتَسْلُكْيَ اقْتَلْكَ  
وَنَهَمْ حَلْعُكَ ۝ فَتَجْمِدْكَ لِقَدْرِكَ ۝ ذَلِكَ لَكَ شَيْءٌ فَتَسْتَفِرْ لِلْمُلْكِ مَا لَكَ وَلِلْكَ  
وَطَعَمَكَ شَرَابَكَ وَلِبَاسَكَ وَنِمَكَ وَاقْعَدَكَ وَفَنَلَكَ اخْلَاقَ السَّلَامِ  
وَالْهَارِبِيَفِيَنِي بَيْنَ الْبَعْدِ وَيَقْدِمَنِي أَحَدُنِي ۝ فَمَاعِنِي لِلْعَائِدَةِ وَلِلْكَافِيَ  
تَجَافِ عَلَيْنِي نَفْرَكَ لِلْكَ وَنَهَارَكَ مَنَّا ۝ وَقَاتِ الْكَاهَةِ اَنْدَلَيْعَ زَالَكَ  
وَلِلْعَيْرِيَهِ مَلَأِيَاضِكَ مَائِيَهِ وَمَالَدَيِهِ اَهَاهَ اللَّهُ سَجَانَهُ وَقَعَنِي نَفْلَكَ لِلْكَ ۝  
ذَالَكَ

ذَلِكَ كَبِيرٌ ۝ فَنَظَرَ إِلَيْهِمْ كُمْ وَرَبِيعُ عِيْدُ الْقِدْرَةِ حَالَكَ كَبِيرٌ ۝ لَيْتَ مَا لَكَ  
يَحْكُمُ اللَّهُ هَذِهِ دَهْرَكَ كَبِيرٌ ۝ فَنَظَرَ إِلَيْهِمْ إِسْمَاعِيلَ حَالَكَ وَهَذِهِكَ الْمُقْدَسَةُ  
شَدَّهُ وَرَغْفَاهُ قَالَ بِلَادُنَّ فَلِيَكُنْ حَالُكَ ۝ الشَّدَّةُ كَحَالِكَ ۝ الْجَاءُ  
قَالَ بَيْتٌ لِذَلِكَ يَحْكُمُ إِذَا لَكَ قَالَ إِلَيْهِ جَاهِسًا بِعِلْمِكَ هَذِهِ  
قَالَ بِلَادُ قَالَ إِيمَاءً احْتَلِكَ الْقَوْبَامَ حَسَابَ قَالَ بِلَادُ الْمُنْقَبَ قَالَ  
إِمَاءُ بِلَادَكَ وَقْتُ الشَّدَّةِ تَجْبِي الْجَاءَ وَوقْتُ الْجَاءَ تَجَافِ الشَّدَّةِ  
وَذَلِكَ قَوْمٌ مَا ذَعَمَ الْعَرَبُ فَقَرَبَنِي حَالَكَ ۝ فَتَكُونُ أَرجَيَا لِلْجَاءِ وَتَرَعَ  
حَلَّ الْجَاءُ فَتَكُونُ حَاجَفَانِي حَالَكَ ۝ الْأَنْدَةُ وَالْجَاءُ بَعْقَبَانِي فَمَاعِدَنِي  
إِمَاءِي حَيْثَا وَلَسْتُ أَعْنِي بِكَشْفِ الدِّينِ وَلِلْجَاءِ أَعْنِي بِكَ ۝ اعْنِي بِكَ  
الْأَنْدَةِ الَّتِي نِيَّجَتْ الْمُؤْمِنَةِ وَجَهَتْ الْمُكَافِفَنِ ۝ قَالَ الْوَافِي قَوْمٌ إِذَا لَكَ  
يَحْكُمُ اللَّهُ عَالَمُ الْأَخْرَى بِالْقَعْدَةِ وَالْعَدْدَةِ الْمُرْتَدَةِ وَالْمُشَرِّعِ الْمُطَاعَ  
قَالَ لِيَافِدَ وَمَا الشَّكِّ ۝ قَالَ الْأَعْمَامُ الشَّكْ سَعْيَ إِسْمَاعِيلَ ۝ قَالَ وَبِإِيمَاءِ  
الْمُلْكِ وَالْمُزَرَّقَ وَالْمَعَافِيَةَ وَالْعَلَمَ وَالْقَدْمَ وَالْعَلَقَ ۝ فَتَسْلُكْيَ اقْتَلْكَ  
وَنَهَمْ حَلْعُكَ ۝ فَتَجْمِدْكَ لِقَدْرِكَ ۝ ذَلِكَ لَكَ شَيْءٌ فَتَسْتَفِرْ لِلْمُلْكِ مَا لَكَ وَلِلْكَ  
وَطَعَمَكَ شَرَابَكَ وَلِبَاسَكَ وَنِمَكَ وَاقْعَدَكَ وَفَنَلَكَ اخْلَاقَ السَّلَامِ  
وَالْهَارِبِيَفِيَنِي بَيْنَ الْبَعْدِ وَيَقْدِمَنِي أَحَدُنِي ۝ فَمَاعِنِي لِلْعَائِدَةِ وَلِلْكَافِيَ  
تَجَافِ عَلَيْنِي نَفْرَكَ لِلْكَ وَنَهَارَكَ مَنَّا ۝ وَقَاتِ الْكَاهَةِ اَنْدَلَيْعَ زَالَكَ  
وَلِلْعَيْرِيَهِ مَلَأِيَاضِكَ مَائِيَهِ وَمَالَدَيِهِ اَهَاهَ اللَّهُ سَجَانَهُ وَقَعَنِي نَفْلَكَ لِلْكَ ۝  
ذَالَكَ

واليقى شرط الدين والدين جامليين والمفهوم حادىء يابسة والمرأة المسودة  
بأربى بابتها والبلغم باردة وطبقة تكىء الأنسان أثني عشر وصلوة وله  
مائتان وثمانون وسبعين عظماً ولذلت مائة وستون عرقاً لعروق  
تسقى الحبل والعظام ممسكتها والعصعص شدتها وتلقياً بـ أحد وسبعين  
عظاماً والمخدع عظاماً والمرء ثلاثة وأربعين ولكن الأرباع لا يرى ولا يعلم بل اللسان  
وأربعين عظماً وللسان عظلان وللمرأة ثلاثة اعظام ولو روك عظان  
ولذا لا يرى العجل لا يرى وللصلب ثمانية عشر عظماً ولذا جنبه متعاطف  
وللمرقبة ثمانية اعظام وللذراع ستة وثلاثون عظماً للأنسان من ذلك  
الأنسان وتلاتون عظماً وإن كان ذلك ثباته وتلاتون عظماً وطبل الأذن  
سبعين عظماً في جانبه فالأنسان ظفاراً بعد خلقه وظلماً ثبات  
ذلك المركب ويم لا يرى حتى إذا جاءه وإن فوجيده طبل الأذن  
لم يقدر على فهم ما يقال ولو لم يجتمع لحسن والأنسان أحسن ذلك فيما  
الذى أخرجه سعيد الأدريسي أهل وسائل ورثة وجعل الله رثة صدر  
وصدراته لينا يغدو بالغففة وتلاطه بطيش حتى إذا أدخل عذابه محروم وقطع  
وطحن ضربه وربطت يده ومضى على قدميه وعلم أن الله طالقوه وأنه مولى  
البيهقي زده ٢٠٠٠ ميلاناته وبعد فرجه بشهرين نسي ذلك ومحبه وجعله ملائكة  
من مخلوقه شمله قتل الأنسان ما أكله وما علم أن الذي يرميه فتحلوق خلطة ضعف  
صوبي نقصه وقت قته امسح ما قال الله تعالى وكتابه لبنيه لأن ذلك زمان  
زمان روك

سخن زمانك العاتية للتعميم بما سمعت قبل الله تعالى فالعزم قائم في الماء  
وهي لكم وما توصلوا فوتير السماوات والأرض التي مثلها لكم تستطعون سماع  
قوله حمل الله حيث قال حيث تحيى تحكم ورقها قال كم فرث بـ  
ورفقه كالمهرب من الموت لا أدركه ورقه كاديكمه الموت عقله كغيره  
يا أبا إبراهيم فهم ولبن يانى لا أرض لهم إلا الأرض قال من صنعت قاتل الموت  
قال أنا أقدر إيماناً أحكم بغيرها افضلها أعطى العقول الذي يعرف به  
نحو الله يفتقه على كلها وقام جلال الهمة سحقها في الحق المطلق والآخر من  
التفع ولحسن من القصص قال أنا أقدرها وراء ذلك حكم الله قال أنا لم  
أدرى وحقيقة الآيات الأخلاق صدق الذي يحيى إذا عملت علامات  
لم يحب أن تذكره وتعظم من أجل ذلك عليك ولا تطلبني بـ ذلك  
الذى من ذلك يفعله فهو خارج عذابك فما عملت مثله وأجبت صحته إن ذلك  
وتعظم من طيبة فقد تحمل قوارب عين الله يعقل لغيرتك هرسيي قال الله  
حال نقول والمتاجحال الله لأنك الماجحة الأعلى الإيجاد والصالحة  
سليم من الأذمات والطفئي والعنفات ثم يقول العلي إنك الحكمة الحبة  
هـ أكل لعنوك داعيًّا وإن هـ أكل طاعتوك ساقـ هـ أكل لعنوك طارقاً  
وإنهـ أكل لعنوك عاذـ هـ أكل لعنوك عاذـ وإنـ أكل لعنوك داعـ هـ أكل لعنوك  
ساجـ وإنـ أكل لعنوك سارـ هـ أكل لعنوك سارـ هـ أكل لعنوك سارـ هـ أكل لعنوك

حافظاً مَا كان يلام السوء ناطقاً وإن ألم يكلم المتعجرف في سبilk بجاهد  
لما كان له ذلك جاحداً المهييف بعسانك ولإياتيك وكيف يوصله إلى سوب  
الله أنا مختلف عن إنتي أنا الفقيه أنا إركان ما العين يجري عن ضمان  
سيدي قد اتيك بفاضي وحيثت الله أنا عدت أطاحتني إنت الله بجزي  
على طلب المعنى طبقي أنا هدد على كربلا أنا طوى المعنى كنف كسدت  
طاعتي وصربت بفاضي وحيثت تياري ونم ازود من مساري وقد فرسه فناي  
المهياني لم يقبني فاني الملياء وإن تغير فاني الملايين العين الاحوال ذهبت  
إياتي بقيمة ثقافي ابتدأني بفضلة وكل حفي طلبه وأحياناً افصانى ذلك الحيله في طبول  
ما الجنة أخاني فليل بالحيلة ولبس الصورة لبس الاحيله في طبع والطبع والطبع  
اخضوع والأقبال والأبراب وتعير الوجه التزيين الذي عند الباب قرآن  
إياتي اللذار والسيور والأبراب وترك الاستعمال بالآحوال والأقبال  
عد متدر الأزرق والأجلال وترك العاد خدو وفض المعاقة وحيثن صرها  
وأنيق وذوقات ولهم وهم ولهم وهم وهم وهم وهم وهم وهم وهم  
ذوقات ربى والبيهقى كل طلوب سموه بحيله تركت الأسرار حتى طلبه المعرفة  
الذى ضد مع القيم على ايسامه وترك ايشن باوسعد للطريق بالحيله ان يتحقق حتى  
تسع ونجاف القبة بفتح وتعير العين وتلخاخ تلخاخ افتح الباب ما شنك ايجي  
قالوا اوفى لقدرها لله ينزلنا ما يبغى يضع ذلك وله لكنه ٢ تبالي طلبه واعسى قال العاد  
من او مجده عشان لهم عند الطيب زلت وابد المير شكر عدم مراده ناق فناده  
من قالق نفسي ده باب من فندي اده امنع من طلاقه الله البرهان بعد الكفاف  
ويعزز القلب ارضع مواليك الرب يكتب لك اي عده يعبر ان ذتك الكنفه القلبي

تم

بعدم الافتقار امشي لا ايجي ان بعدم الافتقار دوت الكحارة من قلبي  
بالاكتفاء قال الاوفى فاتقول في البناء قال العام الله يسكن وانت  
صليم خمس من اين يسكن وانت قيم في الماء وقيم بين اطباق بحجه والشبا  
كثرين وقيم واعلم اشك ودخلت الدين اعده وشك من بطن اشك  
باليها عابسا فاجتهد ان تخرج منها صاححاً متبشى اان يسكن والقرق  
اخبر اين يسكن وافت في الحريق الباء مع السلاوة اخر الباء مع الملاقم المؤمر  
ينفع الباء لو يكت بدماء وعلد لدرينفع الباء ولو يكت وانشد يقول ادم الباء  
قبل المعاينة احرج الباء في المعاينة اشك لم يفهف فناشك اشك لقلة علمك  
اشك لقلة معاشك اشك لعظمها وساويك اشك للأفلاسك اشك لبعضها  
اشك لقلة حرك اشك لغدا حيلك اشك لعدم وسائلك اشك لقلة وزنك  
اشك لعقل لعقل ظهرك اشك لضاد امرك اشك لظلام قبرك اشك لعنيف بتلك  
اشك لعنفي وحرك اشك لانقطع حيواشك اشك لنرى تكالع الحرك اشك لبني قریع  
شارك اشك لاستقبال اعنالك قال الى اوفى لكتف اضع ذات ام استطلع الباء  
ولم تدع العين قال العام ما يجيء العين الا بقاؤه القلب وما قاؤه القلب  
اللذاته الذواب ومالكه اللذونب الارض صاحب اللذونب العيني وما يحيى  
الصوب الابلة اللذواب حمور العين بقدمة الدين قال وذاك يقول بعد  
الصلوح على الرهول قرود ورجس اشك للكفاف وافتشر طبع الاجاث  
ارتقى ولمنا يا طارقاً كانك قد امشي القيادات اتفهمك ايهما العادي



ومن الكتف بالكفا ومن يسعا باغنا ومن باليد او افة قال المفرد كفلاكن ذلك وانا اكره  
من العقلة قال العام لاتقع العلة الا فين الله العقلة من عقل وقع بالذلل اذا امرت  
السارة فور ح الوسادة وبالسائل العاشر والثانية بجهاز من درس وتدري  
وابا وجمع ما كان و الم تغير طبع على الته خلق اجهده بمحاجة اخلاص تطعيم الشول  
و اذير بالهمول لرغل وصلوة على النجد بالاخرين والشدة والجهل من فال  
هواء كانت لختة ماداه قال الاون خاصلا من نا الباقيه اجرى لهم بعلان المذهب  
قال العام جليلة ملائمة القاعدة الالتباس بين الذهاب والوقت والاسباب حتى يأنه  
الارهاب وبفتح الدياب اذا امرت و الم توقف فالثورة الماء بعد السك في ذلك  
تام على تقوف كل مر مر و لا يقدر له وظاهر لا يقطع الباب وكم رطامه قوي هو ولعدها  
قال افاد تكفال الصل قال العام تضليل ما يفهم وتفريح وخفق الاصمار و قيده ما  
العناد واللام وتفعيل القدر والستعمال على الدهر وتفعيل كل تقليل الورز و يسر ميدان  
على النادي قال الاون تناصينا فلعين خضرنا شان فكرا فهزنا كلها لا فلسنا فرقنا سبي خا  
فغيرنا وضيقنا فتنا فتنا عبد الله ربنا عطتنا اشياب بالجهال واذهنا العبر بالخط لربنا  
احميه والدلال قال الاون مرفعه وفت شاه به ندم و وقت ضمار الشاب لا يعبر عن الدهر  
العموب ويندم على اخطابنا عن ان الدياب و الم البت به العصافر اشتهر انها  
ارهنا البرى بعد الريح لا يحضر لها سلسلة العقول وتهن در ملك العقبان وفضله انها زينة والكون  
الاقصر من يوم الغانى الذي يوم البار وتحلص من الدهان واللواء بها المغزو وحب المسار طه  
و ياصح بالتحال باقها ما تحلى زرم عذاب و تخاف شد يهد عقاها كرم و محبه و قد طبع  
و بدء في حوض وسان فصح اصح العذاب يصح بين اطباق النادي ليس بمحاجة لكم من هنا تبتل  
عاصمه القي و اهلها اليهود اليهود من سرور بشباب عاطله الموت راجياء القيمة و قد امس  
ابها اذاب ل يجعل امك اذاب اذاب

نادر

ما ذاك اللذع على الناس لا يخص بك اللذع آه من يوم يقول صدقي عمي ثباتك فهم المتفقة  
عمرك فيما انتظركا نظرت الى الكتاب و طرحته و لا تقرئه حتى و طردك ولكن انصره عذر و نلاته  
ما اعنك الاناب بالكتاب وما انت اخلي بكتاب بين دلتنا و ما اباب ما بعده المتعجب والله  
اللبيعا و انت انس بالقصورة و قمة الاعمر و انت يحيى الموسوعي القوي الشبيه بذلك  
بالفرق و يحيى بالخلاف والذئب في هروقها وبالطرد من بشارا اليهود يكله المتنا و يكته  
العنابي الشيب كلها  
ذلما يطلع كلام الى اهل الاعن اخلي قال الله العام ما اسوء عبد قرب منه الاعل وهو عصي  
العمل ما اسواء عبد ظاهر فيس انجيل و هو يكتن المآل مشابه ذواكه خفت جهابه  
ابن الائمة شاهد ماين تحصل الى ادوات للذنب تعتاد وقد نادك المزاد ايلم يجي  
الله اهان المشتري نفسه و اهان مايدين من بنده ابن الائمه امساك المتعبد  
ابن الطالب للتعاب اين اخاف للعدب الاتبعون الالهاده لا تقبلون الا الله  
الاخافون معه الله الانفعون و قوي الله لا اقدر بمن باولي الله الانته  
ملذذوب الارضي عن عن العيش الا من و يحيى السقم الاما تعرفون لما تفترقون الا  
تشعرتون كما اجريتم الالذوب اذ اخاف اهال الملعوبين اذ تشمع اهال المصلوبين اذ تجزع  
اذا اصحابي اذ يفتح زر الدار و يطالع اهال اذ يسمع عن العيش اهال اعده ايها العامي اذ انتي  
خافته على عالم الغيوب اهال اعلم اهال تأخوه مطلوب و متسع و الم ارسى ما اعلم  
اهال مغارفه اهال صدق و دعك عده ملوك سكك اهال اعاف و انت من عهده  
و دعك  
قال المفرد كيف الاحياء و اخلاقه قال العام اهال اعتبره ما انت و حس ما انت  
فين و هي قبره اهال اهل شلوك كثرة الارض هذه اهال اجفونه و افقره قاتي اهاف علىك  
رقوة و احرقة قاتم صدمة الفحفلة المخارق و الفتوه اهاف انتعنه اياك اهاف  
امانع اهال اهاف اهاف

جزاء جهم وبئر لهم لم يرى بين الحال والآخر غير اليمامة سهم الانتقام من تأسف على  
شيء من الدنيا لم تفوته كثرة توقيعه كل موته قال الواحد <sup>ص</sup> صفت المهاك الشقة <sup>الدعا</sup>  
وهو الذي يتآسى على طرق لم يأبه وينتظر ملائكة الراستو في شرق والأما  
حرير بطيء فهو وكتم شفه وهو ربطه العاق معان بالشقاوة شيئاً أفالهان قيل إن  
ذرين الحال كثيرون قيل رضي بالقليل والسكن طبعه الجاه والإنفاق المفاجات ظاهره ومع  
أهل الدين وباطنه من المافق قد يابن الرزاق ولغسله العجم فقليل لا يقطع وعنه لا يقطع  
ويفس للاتجاه قد ادى المهاك على المهاك وبذل الدين بالدنيا في ذلك يقول بعد الصلاة  
على الرسل من يجري وتحصلت في نبيك على وعرا في لاتي بعده العمال لاتصاله  
صحت لفسحها العلوب وأعنيها العلام فاحناه ونفعه في الفعال نلاعن <sup>قال الله</sup>  
اشال الله ثم سلوكه في الأعياد وربما يطرى الغيار قال العام ان الله سماه  
وتحفه ذهبين لمباراه طرق الهوى وحل زهر الماود والدار بعث لهم سلا وعل  
القرآن دليله وركبهم عقولاً واعظم ونهام وحيهم وذكريهم ولعدتني بما وعما فيهن  
اطاع اداته ابرد من عصمه ندعه قاب ما ياك والظفر والصدوان والارقام على  
الدور والهباون وعيك بالعدل والانصاف والصدق والاملاف والظلم على  
نان النظم نادم والعلم سر الدار ويزداد حسبي كل ما يقارب ومحارب المأمور  
يوم العيا <sup>ت</sup> يوم الشفيع يدفع ولادعاء يدفع ولاعل ينفع يوم لا يدفع الظالم <sup>د</sup>  
وقد زل به تلام وله شهدت عليه حواره يا حسرة الظالم يا وحشه قال المأذيق  
الذرعين قال العيا <sup>أ</sup> انظر هل الدنيا جحودك يا واحدا طبعه الله وعاشوا قليلاً هل  
تشمع لهم حسا او تكلفهم العقوب انسا كانوا في التراب وتفاون عن الأصحاب  
وهم يسلموا بين العقاب حلوا ثقلاً وعاينوا وبيلاً وصارت المهم النار لهم متلة  
وغيلاً وافت عليهم حشم بكرة واصلاً لا يطيقون قيلاً ولا يسمعون جيلاً ولا يرون

ما اماك اما نسيم من تأكك اما تذهب العاد اسبت الحمد وخصصة غلط من  
البعثة والنصرة يوم يظهر كل متوكلا يصل بالصلوة ما يعقل بالاعان المأذيق  
وتفمع الحق العاجة اسبت <sup>ك</sup> العاد فلم يتعين غيرهم المقاوم فلتز وجرا للناس  
لا يعون يوم عجلون فلا يعقلون <sup>ي</sup> يوم فلاديتهم في نادل فلا يسعون استخون  
عابون الشفاعة فانهم ذكر الله اول الك حزن <sup>ك</sup> الا حزن الشفاعة هم من احسنون <sup>ن</sup> يغلوون  
لا يغلوون <sup>أ</sup> ملوك ما لا يلحوون <sup>أ</sup> اذا قيل لهم اركعوا لا يركعون <sup>أ</sup> اذا امركم <sup>أ</sup> لا يهون  
لا يطعنون <sup>أ</sup> ويكعون لا يأهون <sup>أ</sup> ولا يلحسون بلهم يكنون <sup>أ</sup> وديرون <sup>أ</sup> وينفقون  
يجلسون <sup>أ</sup> وينما القبور ويراجون <sup>أ</sup> وينجذبون <sup>أ</sup> حديث بعد الفرق يوم ينبعون <sup>أ</sup>  
ماله يملون <sup>أ</sup> ويدتوه ما لا يكتون <sup>أ</sup> لا يذرون <sup>أ</sup> نماذن <sup>أ</sup> والعبد المعاشر ينتهي <sup>أ</sup>  
يتأمنون <sup>أ</sup> يوم البهائم ثم شهور يأخذون <sup>أ</sup> بالحر كرم ثم يجيئ عذابهم <sup>أ</sup> يجمعون  
هؤون <sup>أ</sup> دنيا وعما لهم <sup>أ</sup> وترفعوا لهم غير خذل <sup>أ</sup> قال الواقف ينفع ما يعمه هذه <sup>أ</sup>  
قال العادي صاحبها <sup>أ</sup> ويعتنى <sup>أ</sup> عنهم ما نادى لهم لذنبه <sup>أ</sup> ذناد منه <sup>أ</sup> وهو عذر  
فينور طاه وياخيم <sup>أ</sup> والذنب بالدنيا مشعوف وهو ربها الله يعذف وتنا به  
ابصرنا الحبيب وتلذ مثل تلذ الدنيد بالهدى الفرج حلب وهو يفتحه النبي <sup>أ</sup>  
وهو عدو الدنيا لكنه من غير شراب طاه وينهى سباء الصالحين وبالذنب فرسما <sup>أ</sup> حذف  
مقاتلة مقاتلة البدال وافعال فعال الجهل فاول الك حزن المطر ودين عن باب  
رب العالمين يسوقون المقبر وبلبس ثياب الزاهدين ويفرون اسراف  
الظالم الاروان بعد الناس <sup>أ</sup> اقتدرو نظر الاعيب اخيم المطر ونم نظر الـ  
عيب لا فيه نقصان ملأه لا يغير المحمدة سره واران سري سلطة نثرها فتك

جزء اهتم

خوبًا وعيلون عوياً ابن القلن شيخه والمرن وشوا البنان وعائقوا النوان وفط  
بالأقاليد وجعوا الديوان وعلكتوا البلاد فلقي الأقواب فاتحاوا الحجاب اما مررت كيغا  
دارت عليهم الدعائى وعلقت لهم الماشر وتقطلت منهم المذار وضيقوا العابر بغبة  
اجياعى وفوق قت جلودهم ورصف قلوبهم وقصورهم خرب واجادهم زرابن لهم  
اين خيلهم اين مواليهم اين انصارهم اين زرائهم اين زمام اين امن لهم  
ابعد عنهم نفرين واعير هم حغير اهل بيبي للكل الام اطاع مولاؤه وفرض حربه اللهم  
وخفاف من هم عوفه اللهم هو و قد حصر لعياته فدخلوا السرور وكفأوا الله كل  
محمد و راح يغبها الا ان داخروا لحسان وكلم ما للبل والمجاون والوهابي والعلماني  
وكالبها ابراهيم والآباء الائمه والنبوة والسر المعمود والائد المرورفة  
والقرآن المفروض والآيات الظاهرة والجحيم المترقب والقبور المعمورة تلك  
طرد اليقنة بحالها الحالية وما لها من ذنب وهذا الكائن تعيين نقول تناولتم  
عندكم شيئاً فتبته السفينة باهلو طلوم وحق الله ان القلم شرم وما

فاصيل

٣٦  
ما جعلكك تحيى فاللواذ بك للتراضي خال العالم بجيئ من طفله الهه طلاقه ودرجه  
غير طفله كي لا يلزم المتساوض والمتفاوض امن خلق من عاد مهين كيف تغير عالي  
وينز ويجي امن اصله الرب والطيبة لا التي تواضع للفقر والمالية يلي فيك  
ويجمع ياهو ويطره ويخترو يلبع والقبر نزله والتراب وسادته الاعتبه ولا  
يتغى بعد العدا الفرع ويد العاره المزب يكفين تد من زب وو سطوحه في  
حزب واخره قيسته في خراب وكيف يخرج بالناس امن صوع خلقنا يفتح بطبع بالرسور  
من محله التي لا يقدرها كي يخرج بضماعة القواهد من ضمام القوى غل في الملاحد  
ايهما المتعجب بالرياء ونباهة المثاله ملوكه وجنابه المفتر طاطه واصله واحبه انظر  
المقوله ابره الظلله الالهي ونعامها المفتر بحاله واعلام المتعجب اهلا واحتلاله اهلا  
المسنون وتفكره حاله ايهما المثاله بحاله واعلام المسود بحاله وادا انت لا المتعجب  
في ثواب المتعجب من هن اصحابه هل بنع عن جباره او تعتبه اهابه ايها الجامع انج العزيز  
هل قعلم ما سؤلك في المعلوم اقدرني مقبوله افت لم يروح جبر عن دربك ام نعم  
يا صاحب العلم والا ناده امعك غير من الشهاده والشهادة ايها النائم الناظره المفاجئه  
اكلهان من الباقي وحمل على ما المعاشر حقه فيك المائي ما يحيطك ان هكك سرك  
غدوه هذة شهود المائي قال اليك اخرين المفاجئه هذا اليك قال الاسم المفاجئه ذاك  
الموهنه ورده اليك لذك اليك واعظم المفاجئه لذاك بحسب ما يكتبه عرق في المدين  
القوعي انسحاب رعن الملك المطاع قال اليك من انتي وانتي ذاك المفاجئه والملك المفاجئه  
رده كثرة قبوره من همله نوبيسي لا سكريه ونهره الله ايس المفاجئه وهو هنوهه



٤٠  
 وبنفسك خاطرت لفصله أذهبت وللف دواماً هذاجراء من فضل الفلاح  
 وأسر الفساد هذاجراء من سار فلام العياد هذاجراء رثى كلى اندر اجل الالحاد  
 هذاجراء من ضاع بالدنيا وبها بالدنيا بهاء الوفات هذاجراء منك  
 وتبعد الشهوات هذاجراء من عصاء احلات قالوا وانك في ترج بالدنيا  
 من وعد بهذه المغائب قال اقام ملائكة المحام والكتبه المأتم دفن هذه الدار  
 ودخل في غدار الثواب الناس ياس مع الملاك العلام واختلا بالمعاذ في القلاد يا من  
 ذنبيه لا شعري وعيده لا انتهى وفديه لا يعفى اهنا فيها ياملون ياملون  
 يأكلون الذنوب افسدت والدنيا ناك وضيعت فيها هنكل يأكلون الذنوب  
 يأكلون الرايا تليل الحباء يامدبي باشبور يامل طنان بد العود يادن قدم مغزه  
 وما ينكبي يوم الشور وماركتي صلاته ما عفنته عراخن زادك هلا عن  
 الشرط مثلاً عن التلبيط مثلاً ابين الين والفرات يوم يلتف الماء بالساقي  
 حل ما لا يحيى قالوا وادع عمار هذه الدنس ما اذكرها ما اخذ عنها ما احورها ما ادبرها  
 ما اقليتها ما اكلت من عادي ثم اغتر بالماشياني من اهـ ما اقليها ما اخرب ولا اخاف  
 كامـ اصر على الذنوب دلا اعرف لم يجهزي مبـ ولا اعتـ ولا متـ قويـ اسوـ غفتـ  
 عن اطـ اعدـ وكرـتـ ما نـرـتـ لـهـةـ واستـ عـلـتـ المـيـةـ قالـ اـعـ اـعـرـفـ بـذـكـ  
 وارـعـ لـرـبـكـ وانـدـمـ عـلـىـ فـعـلـكـ ولاـشـعـلـ اللـعـلـ وـلـاـشـعـلـ الطـوـيلـ ماـ اـغـلـيـ المـرـسـ  
 ظـلـمـ نـفـسـ وـاضـعـ النـاسـ اـضـيـعـ بـرـيهـ وـاسـهـ وـاسـفـ المـاسـ وـاسـفـ مـلوـهـ وـاحـلـ المـسـ  
 رـاسـنـيـعـ كـاهـذـ الـنـاسـ مـلـاـهـ مـلـهـ غـلـوـمـ رـاحـيـنـ اـغـلـيـ اللـسـ  
 رـجـعـ حـيـاتـ اـنـدـ المـاسـ فـيـعـ سـاعـهـ مـنـ اـهـلـ اللهـ اـعـهـ رـئـلـ اـقـدـ بـاـغـسـوـ اـلـاحـلـكـ  
 وـرـدـ بـرـ وـكـنـ شـهـرـ وـرـضـيـ بـالـقـفـاـ فـلـاـعـمـيـ لـفـلـاـيـهـمـ وـلـاـيـعـنـمـ بـمـلـاـهـ

٣٩  
 بالـاـلـهـ مـوـصـوـفـ وـبـالـرـجـ عـرـفـ العـبـدـ يـسـرـ وـالـبـيـسـرـ يـكـافـيـ وـيـعـاـوـ وـيـغـفـيـ  
 عـلـهـ وـبـدـ فـحـ عـلـهـ كـمـ تـعـيـنـ عـلـهـ سـرـتـهـ وـكـمـ رـقـلـنـاـيـرـ وـاـنـجـ تـحـتـ جـيـبـهـ اـقـلـهـ  
 كـنـاـيـهـ وـبـعـدـ اـلـيـمـ وـقـبـلـهـ وـاـدـرـ بـلـيـمـ بـعـدـ بـالـمـولـ مـاضـعـ مـرـصـدـ وـمـاـجـعـنـهـ  
 وـلـاخـافـ مـرـلـعـدـ الـجـيـمـ خـسـرـنـ عـلـهـ بـاـدـ لـاـيـقـ وـمـكـلـاـيـقـ وـجـارـ لـاـيـقـ خـلـابـ  
 مـنـ فـوـقـهـ يـتـقـ وـالـصـوـرـ وـحـيـةـ تـعـاقـدـ الـجـيـدـ يـعـقـ بـعـدـ مـنـ نـاجـاـ اـجـاهـ وـمـنـ  
 اـتـقـاهـ وـوـقـاـ مـنـ الـجـيـادـ الـبـيـرـ فـرـغـهـ وـمـنـ اـسـتـغـاـهـ بـهـ سـهـ وـمـنـ قـصـلـ قـبـلـ  
 وـمـنـ طـلـبـ وـجـدـهـ وـمـنـ عـبـدـ وـفـضـلـهـ وـمـنـ فـاجـوـ اـدـبـهـ وـمـنـ اـمـلـ فـهـ  
 فـرـجـهـ وـمـنـ سـلـمـ بـنـجـ وـرـشـكـهـ دـكـعـ وـمـنـ اـسـتـمـلـهـ وـفـقدـ وـمـنـ قـوـلـ عـلـمـهـ فـرـجـهـ  
 وـمـنـ سـلـمـ اـعـطـاـهـ وـمـنـ بـيـلـ لـلـاـدـهـ وـمـنـ اـسـتـأـسـ لـكـهـ بـمـجـبـ وـمـجـلاـ  
 لـطـاعـتـهـ نـالـ عـاـيـتـهـ الـقـوـ وـعـنـ الـتـقـرـ الـقـيـمـ الـقـيـعـ الـقـيـعـ الـقـيـعـ الـقـوـ  
 مـنـ الـتـلـبـلـ الـغـرـبـ مـنـ لـلـعـبـ الـأـسـدـهـ وـاـنـ يـجـدـ الـأـعـدـ تـالـلـلـعـبـ مـنـ ثـانـ بـاـ  
 الـقـيـعـهـ تـقـامـتـ نـالـعـامـ كـاـيـ بـالـسـابـ الـلـمـعـ وـهـوـ بـالـنـاـ بـعـدـ طـرـحـ بـعـافـهـ  
 كـمـشـعـ كـبـيرـ كـبـيرـ دـالـعـدـ بـالـسـطـيـرـ وـرـشـبـيـرـ وـلـمـ تـكـفـ كـبـيرـ وـلـمـ تـقـيـنـ بـعـدـهـ  
 اـخـلـاطـ الـقـيـعـ وـسـقـيـهـ وـسـقـيـهـ وـعـرـجـ جـامـعـ وـقـرـلـ عـدـاـبـ وـمـدـ وـضـرـ بـالـقـاعـ  
 وـهـدـ وـعـلـقـ بـالـسـاـسـ وـجـلـ وـقـلـ دـاـدـرـ كـلـلـاـنـارـ وـلـفـ وـالـجـرـ الـجـرـ  
 وـبـعـدـ وـسـطـلـ ٢ـ النـاسـ وـمـهـلـ وـعـلـقـ عـلـيـ الـعـدـ وـجـلـ وـقـلـ مـنـ قـبـلـ  
 الـهـرـنـ وـعـقـ بـالـكـلـعـيـانـ هـذـاـجـرـ وـلـهـ بـيـسـرـ عـيـدـ وـفـاطـهـ وـعـدـهـ  
 وـقـرـسـ الـمـقـسـهـ الـعـيـبـ الـمـتـقـضـ بـالـتـبـ الـعـاـمـ بـاـعـدـتـ وـقـبـكـ

فـبـعـكـ

على المأمور فعموماً والذباج صادر الكتاب التجوي وثُمَّ ينفصِّي الحدث  
 ولكن بعد ذلك الوعد ثمَّ الوعيد ونهاية العالم يقول بعد العلة طالع  
 افتت برك ادب ابراهيم واقبال للتنبيه وتنبيه أهل المallas فالمتيهول  
 كان يعتقد ملائكة من هؤلءة عيله ان لكت عقاولاً اهلت بالجهل امير المؤمنين  
 والمراديان يقوى ولوطاً كمن يلوطات سخافات الزيان بهم فاصبحي اعنينا  
 داشا الد قالوا اذني بجنة وعلقى رحمة الله تعالى قال الله العلة ملة العبد والآله  
 دسته عليه كفاح للنجاة العلة حلت بذلك منه وظاهره على علة العلة معاشه  
 وصيانته وامور شئيات العلاج يقع باس الارض وظهور ثواب وهو يقع باس الارض  
 اذا اكل العبد للفتن فقد يدار برسوخه والذلة وناسخ النبع والملة فاذانه العبد  
 فالعلة لها شعاع شئياته وظاهرته حاجته علقة اضافتها بعد زوال العلة والذلة  
 سطع وتناثر النور والجلاء وادلة العلة ادرك العلة وكانت العلة اذا شئها ملوك  
 كثرة اذنها نسورة وكثرة اذنها ملوكه وادلة العلة اسقمع فقد ادرك العلة اسقمع وادلة  
 للاعدل تغزى الاشتغال وان اهوا السيد فقد يخرج الى حوض واسقى زلاته ايجي وادلة  
 تهدى عن اقسام ستر على الملكة الارض وشروعه بذاتها العلة شيع العلة وفتح  
 جميع الابواب العلية فجز في الغي او وسوسون في المعاد العلة اسقمعه زلاته وللاربع من  
 العدة تهزم الملكة والملك ونور صابر رشيد وملائكة العلة سمعي الآفانيين وتلمس العبد  
 الانسان العلة فرق العين وحلاء الدين المصتعبه بـ طـالـعـةـ بـنـاـيـةـ الـكـلـيـتـ  
 الـكـلـنـيـتـ الـكـلـيـتـ الـكـلـنـيـتـ الـكـلـنـيـتـ الـكـلـنـيـتـ الـكـلـنـيـتـ  
 الـكـلـنـيـتـ الـكـلـنـيـتـ الـكـلـنـيـتـ الـكـلـنـيـتـ الـكـلـنـيـتـ الـكـلـنـيـتـ

٤٣  
 أَعْلَى بِأَعْلَمْ كَيْفَيَّةِ بَوْسَدْ وَسَادَهْ كَيْفَيَّةِ كَيْفَيَّةِ وَفَوَادَهْ وَهُوَ  
 لَيْدَرِيَّ هُوتَنْ أَهْلِ التَّسْقَى وَامْرَأِهِ الْمَعَاوَةَ قَالَ الْعَالَمُ لَتَقْتَلَهُ عَلَيْهِ خَيْرُ  
 وَلَأَنَّكَ هَبْلَ الْفَيَّارِ وَلَا تَكْسِلَهُ عَذَابَهُ وَاطْبَعَ رَبُّ الْأَيَّالِ الْمَهَارَهُ لِلْجَنَّهِ وَ  
 وَالْأَبْسِعَ وَتَوْرَعَ وَلَلْأَنْطَعَ وَأَفْعَلَهُ اَذْدَرَهُ مَكْرَهُ الْعَقَدِ وَتَوْكِيَّ الْكَفَنِ كَيْفَيَّةِ لِهِ  
 بِالْمَلَكِيِّ وَبَيْنَ يَدِيَ الْمَلَكِيِّ كَيْفَيَّةِ الْعَنَامِ وَكَيْفَيَّةِ الْمَلَكَهُ الْمَلَهِ وَكَيْفَيَّةِ مِنْ  
 غَلِّ عَلِيِّهِ يَصِحُّ وَالْمَدْعُودِ الْهَوَامِ عَلِيِّهِ يَصِحُّ كَيْفَيَّةِ دِيَرِيَّهِ وَيَقْدِرُهُ الْوَادِيَ  
 مَلِلَ لَلْأَفْعَلَهُ حَلِيَّ مَالَ لَلْأَحْقَقَ شَعَيْهُ مَالَ لَلْأَمَرَهُ تَصْهِلَهُ مَالَ لَلْأَتْسَعَ عَقْلَهُ مَالَ لَلْعَبَرَهُ مَلِلَهُ  
 الْأَخْدَمَ مَالَ لَلْأَعْذَرَهُ بِالْأَحْمَرَهُ الْمَنِيَّ اَوْلَادَهُ اَوْلَادَهُ اَوْلَادَهُ اَوْلَادَهُ اَوْلَادَهُ اَوْلَادَهُ  
 اَفْسَى فَوَادِيَ نَسْتَهَادِيَ نَسْتَهَادِيَ نَسْتَهَادِيَ نَسْتَهَادِيَ نَسْتَهَادِيَ نَسْتَهَادِيَ  
 الْأَكَنَهُ بَنْقَطَهُ الْعَزَّزَهُ الْأَكَنَهُ بَنْقَطَهُ الْعَزَّزَهُ الْأَكَنَهُ بَنْقَطَهُ الْعَزَّزَهُ  
 اَنْقَلَهُ اَلْأَزَابَ الْأَكَنَهُ اَنْقَلَهُ اَلْأَزَابَ الْأَكَنَهُ اَنْقَلَهُ اَلْأَزَابَ الْأَكَنَهُ اَنْقَلَهُ اَلْأَزَابَ  
 لِلْبَدَرَهُ لِلْبَدَرَهُ لِلْبَدَرَهُ لِلْبَدَرَهُ لِلْبَدَرَهُ لِلْبَدَرَهُ لِلْبَدَرَهُ لِلْبَدَرَهُ  
 وَلِلْحَمَرَهُ لِلْحَمَرَهُ لِلْحَمَرَهُ لِلْحَمَرَهُ لِلْحَمَرَهُ لِلْحَمَرَهُ لِلْحَمَرَهُ لِلْحَمَرَهُ  
 خَنْتَهُ بِالْمَيْنَنَ اَصْفَتَهُ اَلْأَزَنَنَ اَخْدَلَهُ اَلْبَدَرَهُ مَشْيَلَهُ الْمَعَانِي بِالْجَلِيلِ حَرَكَتَهُ  
 بِالْكَنْدَنَ بِالْكَنْدَنَ تَفَعَّلَهُ الْمَلِيَّ وَعَقَّتَهُ الْمَلِيَّ اَوْرَثَتَهُ مَلِيَّ وَانْبَثَتَهُ مَلِيَّ وَنَسَتَهُ  
 مَا بَيْنَ يَدِيَ غَفَدَلَهُ اَعْلَقَهُ الْمَلِيَّ ذَكَرَهُ اَعْلَقَهُ مَلِيَّ وَتَمَنَعَتَهُ اَعْلَقَهُ بِلَانِي صَبَتَهُ  
 الْقَوَى الْمَكَانِ وَقَعَ رَوَى وَادَهُتَهُ اَعْلَقَهُ فَوَالِيَ مَرِيلَكَهُ تَمَنَعَهُ اَعْلَقَهُ مَعَنَهُ  
 وَجَعَلَهُمَدَهُ مَا حَنَعَتَهُ اَعْلَقَهُ وَيَاغَنَهُ وَيَاهَنَهُ وَيَاغَنَهُ وَيَاهَنَهُ وَيَاهَنَهُ  
 وَالْعَلَمَ اَعْلَجَهُ بَعْدَهُ سَعِيَهُ وَهَوَادَنَارَهُ لَهُمَرَهُ لَهُمَرَهُ وَعِيشَادِنَهُ سَعِقَبَهُ مَعَهُ  
 مَنْ زَلَمَهُ وَالْمَعَودَهُ وَابِي هَلَلَهُ الْمَيَارَهُ وَقَمَ نَوَعَ ثُمَّ عَادَهُمَهُ وَفَوَرَهُ وَبَنَاهُ عَلَهُ  
 الْمَنَرَهُ

فَإِنْ لَمْ تَعْمَلْهُمْ بِمَا فِي أَعْصَمِهِمْ هُمْ مُرْتَبِطُونَ بِمَا نَسِيَّتُهُمْ  
 شَاهِدُوْنَ بِمَا فِي ثِيَابِهِمْ وَأَقْنَاطِهِمْ مَنْ يُكَفِّرُ بِهِمْ فَالْحِسَابُ  
 عَلَيْهِمْ وَمَا أَنْفَقُوا مِمَّا كَانُوا سَهِيلًا  
 وَمَنْ جَاءَهُمْ مِمَّا أَنْفَقُوا هُمْ يَنْهَا وَمَا حِلَّ لِهِمْ  
 إِنَّمَا يَنْهَا مِنْ فَحْشَاتِ مَا نَهَا  
 إِنَّمَا يَنْهَا مَا لَمْ يَنْهَا  
 إِنَّمَا يَنْهَا مَا دَرَجَ الْمُؤْمِنُونَ  
 مَعَهُمْ  
 إِنَّمَا يَنْهَا مَا دَرَجَ الْمُؤْمِنُونَ  
 مَعَهُمْ

٢٤ سَجَدَهُ وَقَامَ وَصَلَادَهُ وَصَامَ لَوْمَدَ الْعَالَمَ يَنْهَا حَلَالَهُ مِنْ  
 سَهَادَةِ صَلَادَةِ فَقَدْ ضَيَعَ اشْرَفَ أَهْوَاهَهُ اخْفَعَ لِرَبِّهِ فَالصَّلَوةُ خَلْلَهُ وَ  
 أَذْكُرْهُ فَوْنَاكَ فَإِحْسَابُ طَوْبِيَّاتِهِ يَنْهَا مِنْ نَفْوَتِهِ  
 نَلَادُمْ عَلَى بَابِهِ وَلَدُومْ عَجَبَانِهِ يَنْهَا لَهُ نَهَا طَرِيقَهُ  
 لِلْمُؤْمِنِ رَضِيَوْنَهُ لَهُ مَاعْقُلْهُ وَتَرَقَّتِهِ عَرَفَهُ بَعْدَهُ  
 يَنْهَا كَعَلْبَهُ حَقَّهُ لِلْعُلُومِ بَاطِلَكَ كَعَثَرَ لِلْعُلُوكَ حَلَدَتْ طَهُرَ فِيَكَ  
 كَعَثَرَ شِبَابَكَ عَجَباً لَهُ يَنْهَا مَالِهِ وَبَابَهُ يَنْهَا مَوْلَاهُ يَنْهَا مَنْهُ  
 يَنْهَا مَنْ يَنْهَا مَنْ يَنْهَا مَنْ يَنْهَا مَنْ يَنْهَا مَنْ يَنْهَا مَنْ  
 يَنْهَا مَنْ يَنْهَا مَنْ يَنْهَا مَنْ يَنْهَا مَنْ يَنْهَا مَنْ يَنْهَا مَنْ  
 يَنْهَا مَنْ يَنْهَا مَنْ يَنْهَا مَنْ يَنْهَا مَنْ يَنْهَا مَنْ يَنْهَا مَنْ  
 يَنْهَا مَنْ يَنْهَا مَنْ يَنْهَا مَنْ يَنْهَا مَنْ يَنْهَا مَنْ يَنْهَا مَنْ  
 يَنْهَا مَنْ يَنْهَا مَنْ يَنْهَا مَنْ يَنْهَا مَنْ يَنْهَا مَنْ يَنْهَا مَنْ  
 يَنْهَا مَنْ يَنْهَا مَنْ يَنْهَا مَنْ يَنْهَا مَنْ يَنْهَا مَنْ يَنْهَا مَنْ  
 يَنْهَا مَنْ يَنْهَا مَنْ يَنْهَا مَنْ يَنْهَا مَنْ يَنْهَا مَنْ يَنْهَا مَنْ  
 يَنْهَا مَنْ يَنْهَا مَنْ يَنْهَا مَنْ يَنْهَا مَنْ يَنْهَا مَنْ يَنْهَا مَنْ  
 يَنْهَا مَنْ يَنْهَا مَنْ يَنْهَا مَنْ يَنْهَا مَنْ يَنْهَا مَنْ يَنْهَا مَنْ  
 يَنْهَا مَنْ يَنْهَا مَنْ يَنْهَا مَنْ يَنْهَا مَنْ يَنْهَا مَنْ يَنْهَا مَنْ

قال أبا همام ركبت القائم تقليداً لآباء قيل الطعام شيء لا يطهى خلبياً ليماما  
فمن قدر القديس القائم الصيام بفهم الواقع ودينير القلب بغير الواقع فليس صحيحاً وانفعاً  
عاف على الكتبة كان شائعاً وكان للتنفس تابعاً للشمع يكتب الواقع وبدلاً عن الواقع وكتير  
الطبع لأن العدم جنباً إلى آخره ضاء للجبار طاح ضرورة اطاع نفسه التي هي الفقاعة لأن  
في العاد سرور من تنصل للقصد استغاء عن القصد من قبح وفتح كل حرام شفاعة على  
صبر نفسه لم يتحقق ضرورة من الواقع استغاء عن قدر امكانكم وتفنّعه انت بخواص الامة  
من القناعة فكل ما في صفات المراقب فالاعلام من قدر الله انجلو اتجاه بالذريعة  
بالمعنى وتحت المعاشرة واقبض على ذلك في الليل اذا دعوك وفي الليل اذا دعوك يبعد عن  
هو اكثرك نظر الامايل علانية في الاعمال يعلم ان الرب اليك ااظل علىك وكل  
الذين قاتلوا ابا اتعلم ان اول اكثرك ويسع نذاك وبنجيك ويعمل منكك ونذاك به  
ذجست عليك الاشتراك وخفيت ذيتك عاصي بارقة العاجي الكبار وعمر الله  
والله الذي وتم عملك في الليل والنهار والملائكة لغضار اما حفا الخلود والذار لكم تنشر  
على عبد الناطقين بتاهمك اقدر القادر بغير تناهى للسلوى ونستوى ولا تناهى ودليان ولا  
تشجعكم تشقق العروج وتسحب بالسبعين وتعبر على المعنى كما اراك اللهم يا عزيزي وستوال الله  
ذلك القبائح ومانشة عطا عليك وما تنشر باتناكم امك شفاعة قافية سررك اما حفاف من  
رؤوسك اما قدر جرم عن عيوبك اغفلت عللها هير وانتجا لنهاده امك من لا تتحقق عليه فاتحة  
وقد اطلع عليك من اهلا واسبل علىك استعمال لنشأة لاطع عليك ايجاره والهوى سيفك  
العط وشفاعتك العطا وشفاعتك العادة وشفاعتك براوه وبدليل اسكن دفرو سرك  
للمستعذتك والذين اعادوا نعمت الله الراحة هبة تجاذب وعي وتدليق انت اعاهدك  
عليه وفي انتجع على الارض والسماء لم تستحي لاحفظة الكلام لم تتحقق الارض ولا السماء

### والأيام

د في ذلك يغدو بعد المساء اسعد الاربعيني بما من شئ ما اعطيتني فلهم حفظ العباري  
في ذلك اسراراً خلوة ببر قال الراون صفت نصف الانعام وفتي الجبل قال الامر  
مالك مراكك الامايل فلذلك عطت فانيت وتصدت فانيت من بصره درج  
جموع القبضة الجلاد وحش الالهى حلالكم افع الدواء اما يبتعد الميزان الى الاحسان  
الا لاخوان والبنية وفترة الراون ما احبط علىكم المقاوم والكل حزم الى  
مريم المراقة البصيرة الدنيا مذمم وكلاهه هموم كل البلاد بالقرمان وكل القبض  
بالاحسان وربذل الراون ما اهل رحمة بكثيره فقد بلغ مرؤته لرفع نصف الارض من كثاف  
الاهمن من الاهمن قال الراون كفيف اضع بالقصور حتى تضع عن شرعاً وها قال الله لاربع  
التعجب عادتها ابدل ولهم هنا افلاع والرابعوا لا بالجهنم والخوف والجهاد والخوف  
وابا العزم والمرارة والهدى تحبس المرض عن شرعاً وها ولادي رك ذاك من الا بعد فـ  
الله اراده والاعرب العافية وكثرة الخوف والعن العاب فاذ اطهافت بها حتى تزدهر الهم  
ورضاها وفقيه ذلك فاشركه واعترف لها الطاعة اذ جعل ذلك بتفصيقه لكنه  
لك وبعد ذلك انتقط عن الهوى وتقى دخن اهالي الطاعات ما يذكره  
اهلا لمعاهدة وتخذ ذلك وتنذر العاطفة اهلا لمعاهدة اهلا لمعاهدة وتنذر العانى  
والعزيز واعليمينا انك لا تطهير ذلك فشك الا بالجهنم وفتم العفة واسرارها الكنز المأهولة  
ولحد ما ترايه والخ وطولاً لأهلها التقى طبلة ثوابات دعوة الدنيا والقناع للناس  
والمحنة هنهم واثني العذر واخيه وضرف القوى والطباء ايتها الناس وللاقتنى الموت ولديك  
الغفلة واللثع والغافه فاذ اطهافت مع ذلك وانتفقي عن نفسك فاشركسه لشي افقد  
شكدر عيتك غفند ذلك فتعلى اهلا كثغور النفس لاصنع حتى تكنها واقعها وتحدى لها اهلا  
ونارة بالروح والفتاء والذئب الغفتة والآفات وهو فتنه الالبس منها خوض واللهم اخوه وهو زين  
لها خيراً سعوة وتعين باهلا اهلا لطاعات شفاعة كالالماء يُكثف بستائب

المعروف من لا يزور بحراً كيف يزور من ذلك ما لا يزور عنده ودنياه كفيف  
يعزى عذابه ودنياه من لأنجذب العلماء واليائط أشكالاً ولا يزال العالمون  
نادراً يرونه في الحياة تعلم العلم والعلماء وحمل الحكمة وأشكالاً ولا يندر عن نفقة هؤلاء  
وتحري آخره ولكن قبل إلهاً يلزم في دينه شيخ وصهره وإن وآذانه حتى تفزع عن  
شهواتها وتمها عن شرعاً لها ثم أجمع المذاهب الوداعية على القلب فإن القلب  
على أجره وللحكمة حرج على القلب وللأيام كلام عمل ملائكة الله كالله بهن الفقه  
فما العين يغفر لاعظم فانه احاسيس القلب ثم الأذان ثم اعجمي الشهد  
وأقساً والأنام والآنبياء اللسان خاتمة تزهد على كل شيء والغير والبادية والغفل  
والغافل والغافرات فانها معدن اقدار النفس وهو زجاج القلب ثم البلو افضل  
ان تدخلها الحرام والمحظى بالثانية فإن القبرة، وصفاء طيبه ذلك وآلام الفرج هامة  
خالقاً بطنك لتأصلحه الشلة ما فيك نانت تادر على عقلك فاللوازن بغير كون  
المزيد للعبادة حال يكون يعني في المكتبة العلماء ثم ينبع نفسه عن شرعاً له  
شهوتها فان لم يكن كذلك فانه مغوس فيما هو فيه وعيه بجهنم الطلق وحال ان  
يطير بها في الهمة وهو مدبرها بغير تحريك ذلك القلب ان يملاه الله تعالى  
وهو يحيط بالأفات سرطان بالغيب في الدنيا يخفي بها وتناثر الحرف المقويات والعلم  
ان قمام اولياً اندلها يقيم برأس الهايم في سجداته رب العالمين وصلاته ربنا  
نبيل والله وحبيه وسلم شيمان كثير الارقام الالهين واحمداته رب العالمين رب يا اهل  
سر الاله الاسم المحب

لمن يبغى في العالم وما يجري له مع الأدلة على این الباب عليه السلام بعد مجيء مطر ابراهيم  
قال كذلك طلاقاً ذات يوم وحاص المكوفة وإذا بعثت عذابه تلقيه فقل لها  
لتقبر ما قبره اسفها فني بعدهما في الآخر فتفقير وعذاب ما منه فان قبل الالام

وظل

بامرأة هذا العام فذهب بهم كل من عولمة وستين مجردة يكتبون على جبينهن بحبر  
فقال ياقوت اسفه الميد وقل لهم عام معنى قبره لا يعبر أبداً لألا عام نكتعاً فهو رأس قفال  
نعم العظام وكل شئ الذي تذكر لا قال في معنى قبره إلا ألا عام ولآخره عمالاً إلى أيام  
صدها عام اسفه الميد وقل لهم آباً جنبيه يزوره فكل قبره فضلاً العالمون وأشياء  
باتصال بحدلي قال العالمون اعن رجل في قبره يقول عن قبره علیه يزوره  
بالمنى في الأذان قبوره المركب ياتعنه وألا من يزورها فالقبر فضلاً العالمون بما  
ما يغرسه عمالاً العام قال لهم صدراً امني الميد وقل لهم ايشي  
معه مكثه وعنته على ايشي هو مكتبه والقبر معه ايشي هو عورك والأذن على ايشي هو  
ركب قال قبره فضلاً العالمون وأخيره سعاده الالام طلاقه قال الأذن يكتبه علية الالام  
بناء الكبد والمعدة وكثيره يكتبه القبر ثم القبر يكتبه الأفقي كثمه الروح يتم  
الأذن شرعاً لمنع قبوره بعدها مواري وآخره باتفاق العالمون قال لهم صدراً امني  
اسفه الميد وقل لهم امني العقل ينك وابن امني موضع اشتته ينك داني موضع القاضع ينك  
وابن امني موضع العقول ينك وابن امني موضع القبور ينك داني موضع القبور ينك  
نك داني موضع الفعل ينك وابن امني موضع القبور ينك قال قبره فضلاً قبوره  
قال عالموي فقل لها الحق في الدناء داماً آخره واحسنه العين واما الديه في الاعداد الفرق  
واما ما تنازع العقول ما بالخلاف في اعلى دانا العين واما الطلق واما انتشاره واما  
الخصب البدن بالارتفاع واما القدر ما بالقول واما الكتفين واما الغضفه الى التزه فقل قبوره  
الوطني ناخذه باتفاق العالمون قال صدق العالمون اسفه الميد وقل لها ايشي العجل الازل واما القبور  
شيء ولا شيء فالقبر فضلاً العالمون وعنته ما قال عالموي قال فاما ايشي العجل الازل واما القبور  
شيء ما انتش واما الذي لا يشي ما المكافحة ما ايشي قوله قل لهم وجعلنا ما لا يشي هي وهي قبور  
شيء قال قبره فضلاً علية هو لامي ما يغرسه عمالاً العام قال صدق العالمون اسفه الميد وقل



ما وطاوطا وادغا غطا واجهنا د قال قبر و جعل العالم واحبته بحال العالم ملائكة  
حال العالم اما وطاوطا فهم لا من ولا ما ما دغا غطا فهم معهم يجل العبد فهم لهم واما  
حير اذن واد التقى لعلمهم دان جملة الدال التقى قال قبر و جعل العولى فاجرة بذلك  
له نقال صدق العالم امغوله ما خشان تامان و خشان سعاني و خشان تسلوان خشان  
مشاغضان قال فضيل العالم واحبته بحال ملائكة قال العالم اما انتيما ان زان السيف  
والاريفي واما انتيما لتساعيان فيها الشجر والقرن ما انتيما المعنون فيه الليل والنهار  
واما انتيما المبعضان فيها الالبا او الاجر فالقبر و جعل العولى عاشره بحال العالم  
قالهم صدق العالم امغوله و قاله عزى ولد ولد قال قبر فضيل العالم واحبته  
واحبته بحال عولى عزى قال هنيها حاتم خلقها اقتديت قعم حليل و حلاق لها فصل ذلك  
اجيد فعادت بمنى الحى فضيل العالم فعقولها و طاقتها و قبور لهم لله تعالى ما الفضل  
صاع ع وقال يابنى الله اي فتلهم الله فذرار و خبر ملعم انتيما و خلا جبل الذي  
خرج منه اى موتلور لها وله قال قبر و جعله عولى عزى فاجرته بحال العالم  
قال صدق العالم امغوله و قوله اخرين عزى خلق الله واصح الله وعن عزى خلق الله سائل  
عنده وعيبي خلق الله و اشراه وعيبي خلق الله وادركه قال قدر فضيل اى عاصي و اضره  
ما قال عولى عزى قال اما الذي خلق الله واصح الله فهم ما خلقوا بجز و اهل العيني  
ما اربى منهم من رفيع و ما اربى اس طيوب و ما الذي خلق الله فاشتره فاعلى اوز فرق  
نعم ا الله اشتريت اليونيه افسوس و اموالهم بان لهم افنته واما الذي خلق الله كمال  
عنده فخر عصافى افتشي علىها و احسنها على مني في فيها ادار لشيء واما الذي خلق الله  
وابكده فقوله تعالى ان انكلي الا صوات لم هو امير قال قبر فضيل العولى واحبته

باق

باق العالم قال حمد العالم و امغي اليه و قوله اى شئ يقدره و اى شئ احسن الدنيا  
و اى شئ اوحش الدنيا قال تنس فضيل العالم واحبته بحال عولى عزى  
قال ياعي الدين الورع و بهكل الدين العط و احسن ما خلق الله ابراهيم وهو اول  
ما يكون اذ امات قال تنس و معرفته عولى عزى واحبته بحال عالم قال صدق  
العالم امغي اليه و قوله اخرين واحد ايسيله تان وعن تانى ايسيله تال تسد عن تال شيله  
رابع وعن رابع ليس له خاس و عي خاس بليل سادس و عي سادس بليل سادس و عي سادس  
ليس له تام و قدر ايسيله تاسع ومن تاسع ليس له عاشير بليل خاد عيش و عي عاشير  
ليس له تانى عيش و عي تانى عيش بليل تال شيله قال قبر فضيل العولى فاجرته بذلك  
فاجرته بحال عولى عزى قال اصبر عاصمه فقال يا اهل الكورة رفع فيني نقدر في عالمي سيفي  
نانا اعشره بنفسه ما احدهم امرؤ فما يقدر ذلاتي و القسم جمعها ما و ما شاعر جده  
الابن او وعيي تبي شمل عال ساينك لك يا تيب داشير حكت اى صاحت فما الاول الذي  
ليس له ثانى فهم الله و عجل واما الثاني الذي عليه ثالث ادم و عمار واما الثالث الذي  
ليس له ربع فالطلاق واما الرابع الذي عليه خاس فهم الملكة الوكيل بالعرش ما انتيما  
الذى ليس له سادس فهم خسر ما الاسم الذى لم يبره صاع فهم الشهباء اربعه علني  
فيها الشير و الارض ما اباب عي انتيما و عي انتيما و عي انتيما و عي انتيما  
ليس له تاسع فهم النسان الذي دعا ربها موسم و ما الربح الذي ليس له عاش فهم علني  
اللهم اذلاتي مع بذل اذلاتي واما الخامس الذي عليه خاله عيش فهم افته بغيرها  
عش فهم الماء ثم تزل عالمي و داني مع قبره امير اونينج فانكبه عي فدايه و قبليها  
وقال ياعولى لعل اذنك في عالمي الحلكات و هن المكان خافت الله ثم كل ملوك  
الظفر العالم و قال بحال عولى اربعه عي بكتان يقيض روسي في هذه الشاعر ذرا في العالم  
الله رايس

الآيات و قال المحدث العايم بالعبد كمال العايم فجعل العايم سجدة فما طال فيها التسبيح  
فجوبه واذا هوقن مات فضل ابريله من شهر رمضان وكفارة رمضان ولحد هذه ارب العايم  
تم التسبيح

ذلك فابن فارقى قال اللهم حسبيك هذه الائمة حتى يقطع على عبادك عذابه  
منه لاعنة فإذا هونين العابدين عم ابو الحسن قال لا صحيحة خاتمة سر  
ووضعه جرى وبقيت نقطرت قطرة درجة على خذه ففتح عندها قبة  
مرصد الذي اشعلني عنكم ثم قلت يا عبادك وعبد اجدادكم الذي  
خاذه اربع وللثقب والثقب والأنين وانت من اهل بيته النبوة وعدد الراحلة  
و قول لهم انت اي عبد الله ليدعكم الجراح هل البت شفاعةكم لظهورها قال فاسني  
ياعد و قال بهتان ياصاحب الالئام طلاق ائمته لما طاع الله ولو كان  
عبد اجيئها وخلق الناس من عصا ولو كان سيدا فرشدا اماما سمعت قوله لهم  
فاذفتح و العموم للناس بغيرهم قال الاعلى فتركه على حاله ينادي رباه واهد

أحمد بن داود العاملين بالامر المحبوب

نشرت في كتاب العجم ١٤١٣

كتاب خبر لا صحيحة قال الله عليه خبرت من اصحاب البت الشفاعة والزبارة التي صدرت عن  
صلوة لكعبتها وكان ليلة نمرة واذا عبوات ابني وحبيبه وبها فتحت المعرفة واذا انا  
ثانية العبد ظهرت الشفاعة عليه زوابعه وهو شفاعة باستلام الكعبة وهو قوله  
يا عبدك و موالدي قد نادت العصي وغارت البضم وانت هي قبور الهرافقة  
ابوابها و قام عليها حبها و حرسها و ما يكتب مفتوح للانبياء لها ما يكتب انظر اليك  
يا ارمي الماحرين ثم انتابقول يا رب المعرفة الطلب و كاغذة الفرج والباقي  
والباقي قد نادم و فنك حول ابيت و انتبه وانت يا رب باسم ربكم ربكم  
رب حزمي داعمك فارجعها سبق البت فلحرم ان كان عذرك لا يزيد ذؤوبة  
هذا شفاعة العاصي بالمعنى قال ثم مع مراسم الالئام وهو نداء الى ربكم سيدكم  
اطهنت بشيك اجره على ما طهرا و بكت الاماكن حتى وقفوا عنى والآثرين  
يا سيدك ثم قال الله سيدك احداث فتك و الحفظات والآيات ما تفك  
فاغفر لهم وجاوز عنى فيما لا يدرك ثم انت اعيط الالام الماء و كل حاجة كل  
الميت الغريراهم شفاعة الا يام جائى انت كشف كل ربي فهم دوني كلها واقفين  
حاجي فزادى قليلكم اذ لم يبلغى عهد الماء كتجاهم على بعد سفرى احلا يشك بالامر  
بعض ذريته خارج الورى محمد جنائيني اسرى فرنى بالنار ما ياخذني المني فابن جباري



تغییر نمایند و موده باشند و هفت دارن و همان فقر نکال باشند ناموون و هست و هر چند برای این

سیمها بتوانند این کمی عده مفهوم خواهد بود که بگفت مفهوم خواهد اسلام ناموون و هست و هر چند برای

دیگر از بجا بر آنهم او و او در نه نزدیکی همچو اخلاق اسلام مفهوم خواهد بود و هر چند اینها و

در حقیقت عدای اسلام است اتفاقی عیوبی که تمام مفهوم اسلامی بخوبی تغییر خواهد بود و هر چند اینها

برای مفهوم و فرم اینها نفس و اینها همچو اینها احتمال دارد اما لذا اینها

مقدار بسیار کمی هستند و هر چند اینها مفهوم خواهد بود و هر چند اینها مفهوم خواهد بود و هر چند

در حقیقت کمی هستند و هر چند اینها مفهوم خواهد بود و هر چند اینها مفهوم خواهد بود و هر چند

با این شکل باقی میمانند و هر چند اینها مفهوم خواهد بود و هر چند اینها مفهوم خواهد بود و هر چند

با این شکل باقی میمانند و هر چند اینها مفهوم خواهد بود و هر چند اینها مفهوم خواهد بود و هر چند

با این شکل باقی میمانند و هر چند اینها مفهوم خواهد بود و هر چند اینها مفهوم خواهد بود و هر چند

با این شکل باقی میمانند و هر چند اینها مفهوم خواهد بود و هر چند اینها مفهوم خواهد بود و هر چند

نهایتی هستند و هر چند اینها مفهوم خواهد بود و هر چند اینها مفهوم خواهد بود و هر چند اینها

نهایتی هستند و هر چند اینها مفهوم خواهد بود و هر چند اینها مفهوم خواهد بود و هر چند اینها

نهایتی هستند و هر چند اینها مفهوم خواهد بود و هر چند اینها مفهوم خواهد بود و هر چند اینها

نهایتی هستند و هر چند اینها مفهوم خواهد بود و هر چند اینها مفهوم خواهد بود و هر چند اینها

نهایتی هستند و هر چند اینها مفهوم خواهد بود و هر چند اینها مفهوم خواهد بود و هر چند اینها

نهایتی هستند و هر چند اینها مفهوم خواهد بود و هر چند اینها مفهوم خواهد بود و هر چند اینها

نهایتی هستند و هر چند اینها مفهوم خواهد بود و هر چند اینها مفهوم خواهد بود و هر چند اینها

نهایتی هستند و هر چند اینها مفهوم خواهد بود و هر چند اینها مفهوم خواهد بود و هر چند اینها



بعز از نیم سال دفاتر خود را فراست که زو و افتخارت عالم چشم چکه اولاد ازان من زلکار بعیم سرمه کنکه خانه  
دیع اموزار در نیوانه شتربر و ملکوی این سخنی بسیار شنیده و معاشر است و هو حقیقی کند و در این شعار و قوه  
جسته کمال رسیده بروز رسیده که شنوار عده فضله خود را نهاده که خوش این شفته را حفظی برداشت  
نماید و لبیر در این کنیت پیش از اینکه کلام را بس بدم و در نهضت غصه این کنیت ملکوی عذایر  
که عده و مصفیه ایشان اتفاق رخوب بکمال و عطف و عطف و عطف بکمال از این کمال عطف و در این کمال  
صد بزرگ خواسته بجهت این خواسته بجهت این خواسته بجهت این خواسته که زو از این کمال زو و خواسته این خواسته بجهت این خواسته  
داسفعه شده و فقر خواسته این خواسته ایشان علیه ایشان علیه ایشان علیه ایشان علیه ایشان علیه ایشان  
کو فهم اد و کو کی به سما جهان بزمی عین این خواسته بجهت این خواسته بجهت این خواسته بجهت این خواسته  
نو قیمه هست که این خواسته بجهت این خواسته  
فیما ریاب و ملکه این خواسته بجهت این خواسته بجهت این خواسته بجهت این خواسته بجهت این خواسته  
لائمه بجهت این خواسته  
بعد خواسته این کوچکی از خواسته بجهت این خواسته بجهت این خواسته بجهت این خواسته بجهت این خواسته  
د ایشانه بجهت این خواسته  
که بجز این خواسته بجهت این خواسته  
دید سرمه ایشانه بجهت این خواسته  
خواسته و این خواسته ایشانه بجهت این خواسته بجهت این خواسته بجهت این خواسته بجهت این خواسته  
خواسته ایشانه بجهت این خواسته  
در این خواسته بجهت این خواسته

بعد از آن فریاد خداوند او را تکمیل نمودند و همان مسافت عروق کرد اما زن بادرند تراویح کردند و در  
شوال کردند و تقدیر کردند که هر چند فرد و زنی غور طبل کشیده افتخار کردند اما همان ۶۰ هفتم  
را کنی او و زنی دینار از این مسافت میگردیدند و فرمودند اینها بخوبیت الله باشد این زن اتفاقاً فضول  
کردند با اینکه پیش از تحقیق معلوم نه بود که بعدها این مسافت مسافر کاریم فرمودند و نه معرفت این مسیع و  
نمردان ضعیف و رکود فرمودند امتحان میگردیدند و دینار شش دینار سیاه و دینار سیاه و دینار سیاه  
جفت باید زن رسید و سلام معرفت میگردید و با این سه دینار زن را از این مردو بدو و سیمه دلفت کنند  
جفت بعدها ام کردند و بودند و اول لحن نمایند - ۲۷ مهر  
حضرت پیغمبر اسلام نظر را خسته کرد اما میتوانسته باشند و بخوبی مسافت خود را داشتند و بیک نیز زیارت از حضرت  
بزرگتر شدند درین بوزار قدر در راه رفاقت پسرت کوشا این بزرگوار را نازیار بنشانند و بخوبی مسافت  
بر روی آلت نازیار یعنی بروی قدر خود و نزد منداختر این جزو امار را بهم دل بودند و در آن اتفاق از نیاز برآمد  
که اختر بر قدر ایستاده و میزد و میزد و روز آن عالی نخود روز از اتفاق برگشته و در کفران کوفت و زیرین  
زندگان از دینها مرفت معرفت ایام و فرزند ایستادند و نمک و آلانند و مخفی احراز اکتفت این اختر بسوی  
دفعه خود نه هالت ششم اکتفت بود و بعده که وقت عازم کمک چهارمین بیت شدت مسرار قلعه کشید  
و این مطلع در این قلعه از دینارها رفت اخراج این بیت پسر ایضاً معرفت دارد از عالی و فیض مسافت خود و تقدیر  
بیت نهم میگذشت که ایستاد زنده ای این است که قاتل خود را بخود مخفی  
خرد و ذوق زیارت میگذرد و عدهی خدمات میباشد این مخفیتی که سپاهی در راکوفی میگذشتند ۵۰ کاره  
با این ششم مخفیت زیارت خود را بخوبی میگذرد این ششم مخفیت از اتفاقی است که میرزا نام  
و درین مغلول است و هنوز از این مدل در راستی شیخی و هفتاد همچوی معرفت از اتفاقی است که میرزا این اتفاق را مخفی  
با خود گذاشت و میگذرد که این معرفت بداران این محنت باشگوشن این اتفاق از زندگانی ایضاً معرفت دارد و این مخفی

مطیعه که برای این کام که برادر خلیل کند و روزانه بیش از چهار ساعت در اول و غروب دیده شد  
 این زن و قوچان فوجون سه و نیم ساعت کرد حدود ساعت عصر بعد از آن میگذرد و این  
 مکان است که یا منور یا غافل این اذای کشت مفتت را مانند اینکه اخواز پائیک بالتفتح نامیده گویند  
 و المقدم یعنی به عوامیت و عیش این کام تنفس همانند در زمان معمتم شفیرداری را  
 بعض رسیده و معمتم که با شکار صرفت و با مرغ رفت را اینجا طبق خود از زمان دیده  
 اعنتی بستان از نیزه بعضی از نیزه ای این اینکه که هر کسی که درین کاری کرد میگذرد  
 اینکه کاری که از نکره کند و بروند که نشان کند از غصه و عیش این کار را میگذرد  
 درین و آن تو بستان که از نکره کند و بروند و اینکه که از نکره از این را و اینها غصه  
 بجز خشیده ای این کام ۷۰٪ بعضی بسیار تجویی که برشی بد قابلیت پیشگیری از نکره کام بولیم  
 شیب ساقه از نکره کار باشد بلواب خود یعنی اینست جلوه برداشته باشد از این کارهای بروند  
 خواهید بود عرضی کرد درین کاری سرمه ای بیرونی بطری همان بندگی از نکره کام را بینی خود را  
 بخواهید و بقیه فوایم خود از طبقه ای این روز مخصوص فرجه که از نکره کارهای این کارهای ۷۰٪  
 از این کارهای بروند نویمه علیعی در ساره جاری این کام اینست شفیرداری را میگذرد  
 صحریع کردیم که این اور نظریت بسیار خوب و مخلص جو حفظ فوایم و نه از این بخواهید عرض کرد  
 خاصیم و خضری دارد از هر یک فرجه این روزی که با خداست و خانواده ای این اور خود را میگذرد  
 اینکه بدرست خوب و برشی بسیار کند بدلیل این که فرجه و خود را داشته باشند این کام این  
 که اینکه رسیده و نزدی و فرشی داده داویه ای اینست شفیرداری از این کام ای این کام ای  
 حفظ ای از این کام ۷۰٪ با این خود مخصوص شفیرداری که این کارهای اینست کارهای ۷۰٪  
 خود را از این کام ای اینست شفیرداری را دیده ای این کام ای اینست کارهای ۷۰٪

11

10



لاب حضرت زدنان فیض سوریه نزد عثمان بن سعید در پسر دمیر مفتوح

جید

حضرت رسول الله ﷺ و سام برسیل احوال و داد محمد عبد الله عبد الله عزیز عالم  
ایرانی بمعنی شفاف این قدر که کسی کو بخواهد از این غایب باشد قادر نداشته باشد  
النقوص لذت این خوش این را در این مکان بخواهد از این نزد همچنان خضرت  
تبه خانست بعد از این اعلیٰ منافق علیه است ما فوق آن محل فی همان واقعه  
اختلاف جهاد و مومنان منافق نه که شخص خوار ایشان در این ایام و این ایام  
ونیج و ادیس و حثت علیهم السلام در سلسله ایام و حضرت خاتم نبادم ابوالبر  
نقشم اند تفت ۲ الظاهر فی محرم ۱۳

۲۴۷

خطی اهد